زبان آذربایجان
و
وحدت ملی ایران

نگارش

ناصح ناطق

تهران

اسفند ۱۳۵۸ شمسی

مارس ۱۹۸۰ میلادی

مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شمارهٔ ۱۱

دو هزار نسخه ازین کتاب در چاپخانهٔ افست «سهامی عام»
در اسفند ۱۳۵۸ چاپ شد

یادداشت واقف

اول: طبق مادهٔ ۲۳ وقفنامهٔ اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه.ش. (... درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجلهٔ آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوائز به نویسندگان بشرح دستور این وقفنامه گردد.)

دوم: هدف اساسی این بنیاد ملی طبق مادهٔ ۲۵ وقفنامه (... تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران میباشد. بنابراین کتبی که با بودجهٔ این موقوفات منتشر میشود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم: طبق مادهٔ ۲۶ (مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجهٔ این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود ...)

چهارم: چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق مادهٔ ۲۷ وقفنامه (هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود ...) این افزایش ۲۵ درصد بواسطهٔ حداقل حق الزحمهٔ فروشندگان و هزینه ایست که برای پست و غیره تحمیل میشود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبهٔ تجارتی ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم: براساس موافقت نامهٔ دوم (مورخ ۱۳۵۲,۴,۱۲) که میان واقف و دانشگاه تهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت نامهٔ دهخدا و محل مؤسسهٔ باستان شناسی، بطور رایگان به دانشگاه تهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق مادهٔ دوم (برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوائز ادبی و

نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار میگیرد که وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.)

ششم : چون طبق مادهٔ ۳ موافقت نامهٔ نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یکنفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف بعضویت کمیتهٔ انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوائز و نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز بعضویت کمیتهٔ نامبرده معین شده بسمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این سطور بواسطهٔ کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدفهای این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ هـ.ش.

سخنی چند دربارهٔ زبان آذربایجان

رساله‌ای در ۳۳ صفحه با عنوان «دربارهٔ زبان آذربایجان» بقلم شیوای دانشمند محترم مهندس ناصح ناطق بدستم رسید. چون مندرجات کلی آن را موافق با هدف بنیاد موقوفات عام خود یافتم از ایشان خواستم که آنرا مفصلتر کنندو درسلسله انتشارات این‌موقوفات چاپ شود. ایشان هم لطفاً قبول فرمودند.

شاید مقتضی باشد که هدف انتشارات این بنیاد را که (تعمیم زبان فارسی در تکمیل وحدت ملی ایران) میباشد توضیح کنم.

وطن، نخستین اصل مشترك همبستگی افراد یك ملت است. همهٔ اهل یك وطن مانند افراد یك خانه باید در حفظ آن کوشا باشند. وطن کدام است؟ ـ وطن کشوریست که قرنها مردمانی با هم در آن زندگانی کرده، شادی و غم، نیك و بد و رنج و راحت آنرا در طول زمان باهم دیده‌اند و بصورت تاریخ برای آنها مجسم گردیده است. مردمی که در این وطن مشترك جغرافیائی و تاریخی زندگانی میکنند ممکن است

زبانها و دینهای مختلف داشته باشند، اما اگر دشمن به‌این (وطن‌خانه) حمله کند وظیفهٔ همگان است که از آن دفاع نمایند. برای اینکه مردم کشور با هم حسن تفاهم داشته باشند بایدزبان یکدیگررا بفهمند، وگرنه ممکن است که بسبب نافهمی، داستان مثنوی مولوی برای آنها پیش آید، و آن اینکه چهار نفر همراه (ایرانی، عرب، ترك، رومی) که زبان مشترك‌نداشتند مایل به خریدن و خوردن انگور بودند، ولی چون هریك آنرا بزبان مادری خود میگفت موفق به‌انجام مقصود نشدند.

پس لزوم یك زبان مشترك عمومی که تمام افراد وطن از کوچك و بزرگ بتوانند بوسیله آن با هم مکالمه و مکاتبه کنند بدون هیچ تردیدی لازم است. بچه‌ها در دامان مادر و در کوچه و بازار، بدون رفتن بمدرسه، بزبان مادری و محلی خود صحبت میکنند و رفع حوایج مینمایند. اما زبان عمومی ملی را باید در دبستان بطور عمومی و رایگانی بیاموزند تا بتوانند با مردم استانهای دیگر وطن که همزبان مادری آنها نیستند صحبت کنند. این زبان مشترك عمومی باید یکی از زبانهای کشور باشد. در ایران پس از انقراض ساسانیان و اختلاط زبان پهلوی بالسان عربی تدریجاً زبان فارسی دری کنونی شکل گرفت و بر تمام لهجه‌ها و نیم زبانهای دیگر از جمله «آذری» یعنی زبان پیشین آذربایجان برتری یافت و ادبیات و فرهنگ عظیمی در این زبان بوجود آمد و زبان مشترك بیشتر مردم و رسمی همه ایران گردید. بنابراین اکنون‌این‌زبان است که میتواند و باید زبان مشترك عمومی کشور باشد. اما وجود و لزوم زبان مشترك ملی رافع و مانع وجود

زبانهای محلی نیست.

اینکه گفته‌اند اگر به بچه‌ها در مدرسه بزبان مادری و محلی تدریس نشود سواد آنها پیشرفت نمی‌کند، بنظر من چنین نیست. بدلیل اینکه بچه‌هائی که در سن کم از ایران به‌خارج رفته و آنجا بزبان خارجی آموزش دیده‌اند از آنهائی که در طهران بزبان فارسی درس خوانده‌اند ازلحاظ دانش عقب نیستند. دلیل دیگر اینکه تبریزیهائی که در خود تبریز به مکتب یا به مدرسه رفته و به‌فارسی‌درس‌خوانده‌اند شاید از بسیاری طهرانیها باسوادتر باشند و زبان مادری را هم حتی در طهران که آمده‌اند فراموش‌نکرده‌اند. از چند نفر که مرحوم شده‌اند برای شاهد مثال نام میبرم: تقی‌زاده، کسروی، تربیت، و ایرانشهر. در مورد همین کتاب حاضر که برآن‌تقریظ می‌نویسم، نمی‌دانم کجاخوانده‌ام که نویسنده مشهور جمال‌زاده از شیرینی و خوبی قلم نگارنده آن تمجید کرده بود.

بنابرآنچه گذشت کسانی‌که طالب وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران، این وطن مشترك، هستند باید به ترویج و تعمیم زبان ملی دری در تمام کشور کوشش کنند.

تولیت این بنیاد برای چاپ و انتشار چنین تألیفاتی که کمك به‌تکمیل وحدت ملی و ترویج و تعمیم زبان مشترك بنماید آماده است.

***

اما در مورد زبان قدیم آذربایجان، آقای مهندس ناطق و سالها پیش از ایشان سید احمد کسروی در رساله (آذری) حق مطلب را ادا کرده‌اند که بر آن

سخنی نمیتوان افزود. فقط به‌یك نکته کوچك اشاره میکنم. همانطور که آقای مهندس ناطق خود نیز نوشته‌اند، کسروی نام (آذری) را برای زبان قدیم آذربایجان که یکی از لهجه‌ها یا نیم‌زبانهای ایرانی بوده نوشته و این کلمه (آذری) علم شده است برای آن‌زبان. بنابراین زبان فعلی آذربایجان یعنی (ترکی) را (آذری) یا حتی مانند بعضی کسان، (ترکی آذری) نامیدن درست نیست. بهتر است که زبان (ترکی آذربایجانی) نامیده شود. در اصطلاح عموم هم‌اکنون زبان آذربایجان را (ترکی) مینامند نه (آذری). سابق هم برای تفاوت گذاشتن میان (ترکی) آذربایجان با ترکی ترکیه این را (ترکی عثمانی) یا (ترکی اسلامبولی) مینامیدند.

بنظر من باید آذربایجانیها همانطور که ایران وطن خود را دوست میدارند و در حفظ آن همیشه کوشیده‌اند نسبت بزبان ملی فارسی دری هم که‌اکنون مکمل‌آنست همان احساس و عمل را داشته باشند. هیچ زمان درایران تبعیض میان آذربایجانی و طهرانی و اصفهانی و شیرازی نشده است. درهمین دوران ما هم رجال تبریزی دوشادوش طهرانیها و شیرازیها و غیره زمامدار این کشور بوده‌اند. کافیست که اسم نخست‌وزیران همین پنجاه سال آخر را از مد نظر بگذرانند تا دیده شود که شماره آذربایجانیها که نخست‌وزیر شده‌اند بیش از اصفهانیها یا طهرانیها بوده است.

پیشنهاد این است که با حفظ زبانهای محلی، تمام اهل ایران زبان فارسی، که آنرا زبان ملی مینامیم، در مدرسه بیاموزند و تمرین کنند تا وسیله‌ای برای مراوده ومرابطه اهل‌کشور باشد و (داستان‌مثنوی) تکرار نشود.

در پایان این یادداشت برای اینکه از شادروان تقی

زاده نیز یادی شده باشد، چند سطر از نامه مفصلی که در دوم فوریه ۱۹۲۲ میلادی (یعنی ۵۸ سال پیش) از برلین بجواب نامه من که آن وقت در فرانسه بودم در موضوع وحدت ملی نگاشته بود، نقل مینمایم. شصت سال پیش تقی‌زاده با معاضدت علامه قزوینی، جمال‌زاده و دیگران مجله کاوه را در برلین مینوشتند. عین این‌نامه و دیگر نامه‌های او کلیشه شده و در کتاب سیاست اروپا در ایران تألیف نگارنده چاپ گردیده است[1]. در آن نامه چنین مینویسد:

(... آنچه در باب مقاله اساسی کاوه مرقوم رفته بود با دقت و امتنان خواندم. ملاحظات عالی تماماً صحیح است و هیچ اختلافی دربین نیست. یقین است وحدت ملی و تمدن ایران اس اساس و بالاترین مقاصد ملی باید باشد لکن امروزه مانع وصول بهر مقصدی چیست؟ آیا غیر از جهل عمومی است. فقط عـدم انتشار تعلیـم عمومی و جهل اکثریت ملت است که افسون هر مارگیر قفقازی و هر شیطان اسلامبولی در آذربایجان میگیرد و اکراد ایران باآنکه از نژاد ایرانی هستند فریفتـه دعاة استقلال کردستان وسیاستمداران عراق عرب وحکام اروپائی آن قطعه یا مجذوب تلقینات اتحاد اسلام بازی عثمانیهای مغولی میشوند[2]. بتجربه عمر من که اینطور نتیجه حاصل شده که فقط عوام بازاری است که‌متاع هرشیاد ترهات گوی را باعث رواج است. یك مشهدی

۱ـ کتاب سیاست اروپادرایران بامقالات، نامه‌هاوملحقات دیگر از انتشارات بنیاد موقوفات دکتر افشار اخیراً منتشر شده درکتابفروشي توس (خیابان دانشگاه) و دیگر کتابفروشیهای مهم هست. مرکز توزیع دفتر مجلهٔ آینـده و اداره موقوفات تجریش (طهران) چهارراه پسیان‌کوچه لادن شماره ۸ تلفون ۲۷۸۱۴۹ و ۲۷۰۸۱۵ و ادارهٔ انتشارات موقوفات دکتر افشار تجریش خیابان مصدق چهارراه زعفرانیه خیابان اعتماد مقدم شمارهٔ ۷.

۲ـ در جنگ اول جهانی به‌تحریك آلمانها این عنوان مقدس بازیچه سیاست عثمانیها شده بود ولی درکشورهای مسلمان اثر مهم ننمود.

الله ویردی باکوئی بیسواد می‌آید به تبریز و مشتی حرف آسمان ریسمان قالب‌زده در چند روزی چندهزار نفر دور خود جمع میکند. ولی در مملکت با علم این فقره غیر ممکن است. بنظر من اخلال وحدت ملی در میان‌قوم بی‌علم و عوام خیلی آسانتر از آنستکه میان قوم تربیت شده. حالا اگر بفرمایش سرکار این مقدمه است و آن نتیجه ومقصود در مقام عمل‌فرقی در مسئله نمیکند. چه‌بسا مقدمه‌ها هستندکه هزار مرتبه فوری‌تر و واجب‌تر از نتیجه هستند.... بهرصورت ابداً میان ما اختلافی نیست و نمیتواند هم باشد. وحدت ملی ایران اغر مقاصد روح من است و از بیست سال به‌اینطرف با زبان و قلم در آن راه به‌قدر مقدور کوشیده‌ام. جلوگیری از افساد عثمانیهای جاهل عمده‌ترین مطمح نظر سیاسیون ما باید باشد، ولی باید باکمال پختگی و استادی و به‌قول فرنگیها با (tact) کارکرد نه‌خامی. ولی صدی نود ونه قدرت وپشت کار وکوشش خودرا باید پس‌از امنیت در مملکت صرف نشر تعلیم عمومی بکنیم....)

یك خط زیر (امنیت درمملکت) وسه خط زیر (تعلیم عمومی) را درنامه، مرحوم‌تقی‌زاده خودکشیده است.

این نامه نشان میدهد که نگارنده این یادداشت از شصت سال پیش بلکه بیش، درباره وحدت ملی ایران و زبان دری علاقه‌دار بوده و نسبت به‌مقاله اساسی تقی‌زاده در مجله کاوه در این باب ایرادی گرفته بودم که این نامه‌را در جواب نوشته است. مقصود آنکه‌آنچه نوشتم سرسری نیست و متجاوز از شصت سال روی‌آن مطالعه وفکر کرده‌امو به‌این نتیجه رسیده‌ام که برای

حفظ ایران باید (تمامیت ارضی و وحــدت ملی) آن مورد درخواست همه ایرانیان (دارای هرزبان و هــر مذهب که هستند) باشد. بانگاهی به‌همسایگان ایران، که ترك و کرد وعرب و تــرکمن وبلــوچ میباشند، و تــوجهی بــه‌وضــع جغرافــی سیاسی (ژئــوپلیتیك) Géopolitique کشور معلــوم خواهد شد کــه (فدرالیسم) و (خودمختاری) اگر تجزیه نباشد مقدمه آنست و برای وحدت و تمامیت واستقلال ایران زهرکشنده میباشد. با «خودگردانی» کــه اصطلاح تازه‌ای درزبــان فارسی است تاحدی که موجبات خودمختاری را فراهم نیاورد مخالف نیستم‌و با تمــرکز اداری استبدادی کــه زمان شاهان سابق رایج بود مخالفت دارم. درهر حال تعلیم‌و تعمیم فراگیر زبان فارسی دری را درتمام قلمرو ایران برای حفظ یك پارچگی وتفاهم ملی واجب میشمارم.

***

وقتی یك‌وطن بزرگ‌ مشترك‌علاوه برشهرهای‌موطن خود داریم وهمه براستی ودرستی آنرا دوست میداریم، باید یك زبان مشترك عمومی هم علاوه برزبانهــای محلی ومادری خصوصی داشته باشیم و آنــرا دوست بداریم.

خوبی کار در این خواهد بود که اهل تبریز ودیگر شهرهای ایران‌که زبان مادری محلی‌آنها غیر از فارسی است خودپیشقدم‌شوند وصمیمانه ومعتقدانه درترویج زبان فارسی در ناحیه خود بکوشند تاتصور هیچ‌گونه تحمیلــی نرود، همچنــان کــه سابق در تبریز انجمنی چنین مینمود. اگــر درگــذشته بعضی اشخاص، حتی

مأموران دولت که به‌استانها میرفتند، روشی دیگر اتخاذ کرده بودند خطا و نکوهیده‌بوده است، و نباید تکرار شود. با انقلابی که شده است امیدواریم نشود.

دکتر محمود افشار

تجریش، ۱۰ دیماه ۱۳۵۸

-۱-

زبان قدیم آذربایجان
(آذری)

بنام یزدان پاک

مقدمه

دربارهٔ قلمرو زبان فارسی

روزگاری بود که زبان فارسی یکی از شایعترین زبانها درپهنه گسترده‌ای از آسیا وحتی در بخش‌کوچکی از اروپا مثلا (یوگوسلاوی) بوده‌است.[1]

اگر در دوره ساسانی زبانهای سغدی و خوارزمی و آذری و پهلوی و سگزی درقسمتهای مختلف ایران‌رواج داشت، در دوران اسلامی این زبانها بتدریج متروك شد، و زبان فارسی امروزی برای‌کتابت ومحاوره جای زبان‌های باستانی را گرفت، بنحوی که از زبان سغدی جز چند لهجه فرعی بنام یغنوبی و غیره در پامیر، و از زبان خوارزمی جز مقداری نوشته وخاطره ونامهای ماهها در کتاب‌الاثار الباقیه از بیرونی، و از زبان پهلوی جز چند

۱ـ برای مراعات جانب انصاف بایدگفت‌که ترکها درگسترش زبان فارسی در گذشته نقشی مهمی برعهده داشتند، در بالکان و رومانی و مجارستان در دوران سیطرهٔ عثمانی‌ها زبان فارسی در آن مناطق گسترش‌گونه‌ای داشته، همچنین پادشاهان هندوستان که خود ترك‌زبان بودند فارسی را در قلمرو فرمانروائی خود شایع ساختند، سودی که برای دیوان حافظ و کلیات سعدی نوشته است اهل سربستان بوده.

لهجۀ فرعی درغرب ایران و مقداری نوشتۀ مذهبی چیزی باقی نمانده است. ولی گسترش زبان فارسی بعنوان زبان شعر و ادب در دوران اسلامی واقعاً عجیب بوده. بنحوی که در شرق منطقه‌ای که امروز ترکستان چین نامیده می‌شود و با ایران امروزی بیش از هزار کیلومتر فاصله دارد سرود و شعر فارسی شیوع داشته، و ابن بطوطه جهانگرد نامدار عرب اندلسی، خود شنیده بود که اشعار سعدی را چینیان با آهنگ میخوانند، و در غرب و در همه‌ی قلمرو امپراطوری عثمانی زبان فارسی در ردیف زبانهای عربی و ترکی، در مدارس تدریس میشد، و در قاهره و اسلامبول مطابعی وجود داشت که کتاب‌های فارسی را بهتر از ایران چاپ می‌کردند.... (مانند سفرنامۀ خوارزم رضاقلی‌خان هدایت که با خط نستعلیق سربی عالی درقاهره چاپ شده درسال ۱۸۶۰).

متأسفانه از دو قرن باین طرف دوران عقب‌نشینی زبان فارسی درکشورهای خاورمیانه و هندوستان و ترکستان آغاز شده، مثلا در سراسر منطقه‌ای که اکنون بنام ترکستان معروف شده و دولت نیرومند شمالی کشورهائی بنام ازبکستان و ترکمنستان و قیرقزستان و تاجیکستان و غیره در آنجا بوجود آورده، روزگاری بود که زبان فارسی بصورت زبان گفتار و یا زبان نوشته‌ها و نامه‌ها رواج داشته است، بحدی که تا اواخر دوران تسلط تزارها با اینکه مرتباً گروه‌های ترك‌زبان مانند غزان و ازبکان مانند سیل به‌آنجا سرازیر شده بودند، در شهرهای بزرگ ترکستان مانند سمرقند و بخارا و حتی تاشکند، که همان شهر (چاچ) قدیمی است، فارسی زبان رایج کوچه و بازار بوده. متأسفانه پس از شیوع مرام کمونیسم در آن کشورها با اینکه

آزادی فرهنگی ملل کوچك در ردیف وعده‌های بیانیه (مانیفست، Manifeste) اولیه کمونیسم بین‌المللی بود، زبان فارسی روزبروز از رونق افتاده و جای خود را به‌زبان روسی و ازبکی و ترکمنی و دیگر زبانهای تحمیلی می‌دهد، و من شنیده‌ام که بخارائیها و سمرقندیهائی که در عربستان سعودی متوطن‌اند و زبان فارسی را با خود به‌آن‌دیار ارمغان برده‌اند، هنوز به‌زبان فارسی سخن می‌گویند. بخارائیهای اصیل به‌سخن «چخچخ» و بجای سخن گفتن «چخیدن» می‌گویند.

وضع قفقاز هم کمابیش همانند ترکستان است، زیرا که تا اواخر قرن نوزدهم زبان فارسی درآنجا زبان آموزش و کتابت وتألیف بوده‌است، وفقط براثراقدامات عمیق و مؤثر دولت تزاری برای برانداختن زبان فارسی در آن صفحات، در اوائل قرن بیستم زبان ترکی زبان کتابت و تألیف گردید، و در منطقه‌ای که در گذشته در همه‌ی مدرسه‌های آن زبان فارسی بدون استثنا تدریس می‌شد، مانند قفقاز روسها کوشش داشتند زبان فارسی را براندازند و ترکی را جایگزین آن سازند.

در کشور عثمانی هم تا روزی که افکار ملت‌پرستی مفرط به‌آنجا رخنه نکرده بود فارسی بصورت زبان شعر و ادب در کنار زبان ترکی پذیرفته شده بود، و همه‌ی رجال سیاست و ادب و قضات و فقیهان آنجا سعدی و مولوی و حافظ را شاعران خود می‌پنداشتند و معمولاً قطعاتی از گلستان و بوستان را از حفظ داشتند.

بعنوان مثال میتوان گفت: روزی سلطان‌محمد فاتح از دروازهٔ «سن رمن» Saint Romain وارد شهر قسطنطنیه گردید و چون خرابی شهر و کشته‌های سربازان بیزانس را بروی باروهای درهم‌شکسته دیداین شعررا زمزمه کرد:

پرده‌داری میکند برقصر قیصر عنکبوت
بوم نوبت می‌زند برطارم افراسیاب

و از سلطان سلیم پادشاه عثمانی دیوانی بزبان فارسی هنوز در دست است.

در هندوستان هم تاروزی‌که انگلیسها رواج زبان فارسی را با سیاست توسعه‌طلبی و رسوخ عمقی روح بردگی استعماری، معارض تشخیص نداده بودند، زبان فارسی زبان ادب و شعر و علم بود و تنها گسترش زبان انگلیسی بود که زبان فارسی را در آن کشور ازمیان برد. زیرا آنچنان که همه آگاهند زبان فارسی زبان رسمی دربار پادشاهان معروف به مغولی بود و شمارهٔ شاعران و نویسندگان به زبان فارسی در آن کشور واقعاً از شماره بیرون بود. در قرن اخیر با اینکه زبان فارسی دیگر زبان رسمی نبود میتوان گفت که هندوستان مرکز اصلی چاپ و نشر کتابهای فارسی و دیوانهای شاعران ایران بوده‌است. متأسفانه دائره نفوذ زبان فارسی در قرن اخیر روزبروز تنگ‌تر شده و دولتهائی که بخش‌هائی از کشور ما را با جنگ یا تدابیر سیاسی ربوده بودند برای اینکه پیوستگی فرهنگی میان ایران و بخش‌های بریده‌شده‌آن‌از میان برود، بازبان فارسی مبارزه کردند و زبان‌های محلی مانند پشتو و ترکی و ازبکی را تقویت کردند تا اختلاف زبان، حصاری در مقابل گرایش مردم ایران به بازیافتن سرزمینهای ایرانی باشد.

***

بطوری که عرض شد منظور اصلی از این بحث این

است که درباره‌ٔ زبان باستانی آذربایجان مطالبی به‌عرض خوانندگان محترم برسانم ولی قبلا لازم میدانم که در باره ملیت و رابطه آن با زبان چند جمله بگویم.

ملیت

تعریف ملیت که در بادی امر چیزی بدیهی و روشن بنظر می‌آید در حقیقت بسیار دشوار است، زیرا که عواملی مانند زبان و مذهب و نژاد و اقلیم و تاریخ هیچکدام بصورت منحصر عامل تشکیل دهنده ملیت نیست.

باین معنی اگر زبان را عامل اصلی بدانیم می‌بینیم که تقریباً در همه کشورهای مهم جهان مانند انگلستان و شوروی و هند گروههای بسیاری از مردم با زبانی غیر از زبان معروف کشور گفتگو میکنند. اگر عامل مذهب را درنظر بگیریم با اینکه این عامل در تشکیل ملتها تأثیر بسیار ژرف و گسترده‌ای دارد، باز هم نمیتوانیم ملتها را با اعتبار مذهب تعریف کنیم، مثلا در آلمان امروزی (یعنی آلمان غربی) اگر اکثریت با دارندگان کیش پرتستان است، ملیونها کاتولیك هم در آنجا زندگی می‌کنند. در انگلستان گروههای مختلف دینی بنام «لوترین» (Lutherien)، «پرس بی‌ترین» (Presbyterien) و «متدیست» و غیره وجود دارد و همه در کنارهم زندگی میکنند. درهندوستان اگر چه پیروان کیشهای مختلف گاه‌وبیگاه بجان هم می‌افتند با این همه، همه خود را هندی میدانند. در کشور ما هم مردم ایران زمانی تابع کیش مغان و مدتی پیرو دین زردشتی، و یا مانوی و سپس مسلمان بوده‌اند، و در هیچ یك از ادوار همهٔ مردم ایران در قبول یك کیش خواه زردشتی، خواه مسلمان متفق‌الرأی نبودند.

در هنگامیکه دین رسمی کشور ایران دین زردشتی بود، در غرب ایران ایرانیان نسطوری تابع دین مسیح بودند، و مانویها که بعدها بنام زندیق معروف شدند در ایران ساسانی بسیار فراوان بودند، آنچنانکه در ایران امروزی هم گروهی از ایرانیان پیرو کیش شیعه و دیگران پیرو مذهب سنی هستند و مانند دوران سلطان سلیم پادشاه عثمانی ریختن خون یکدیگر را مباح و حتی واجب نمیدانند، و در نهایت آرامش باهم زندگی میکنند. آنچنانکه هم‌میهنان غیرمسلمان‌ما مانندزردشتیان و مسیحیان وغیره خود را ایرانی میدانند و از همه مزایای ایرانی بودن برخوردارند و مسلمان هم نیستند.

آری ایرانیان امروزی انوشروان دادگر را بدلیل زردشتی بودن از جامعهٔ ایرانی طرد نمیکنند آنچنانکه زردشتیان هندوستان، پادشاهان و بزرگان ایران را از خود میدانند.

موضوع نژاد هم برای ایجاد ملیت قطعیت ندارد. بعنوان مثال میتوان مردمان اسلاوی نژاد را ذکر کرد که دولتها و ملیتهای گوناگون مانند روسیه و یوگوسلاوی و بلغارستان را تشکیل داده‌اند و مطلقاً تمایلی به قبول سلطهٔ یکی از دول بردول دیگر اسلاو ندارند.

کشور ایران که در طول تاریخ چندین هزار ساله پرماجرای خود پیروزی بسیار دیده و گاهی هم مزه تلخ هزیمت و شکست را چشیده ازاین‌قانون مستثنی نیست. نتیجه‌ی هر پیروزی که نصیب ما شده آمیزش با نژادهای دیگر در کشورهای مغلوب و اخذ و تسخیر تمدنهای بیگانه و فرهنگ‌های نو بوده و اثر شکستها و اشغال کشور هم نفوذ افکار و عقاید و فرهنگهای ملت‌های غالب و آمیختگی با نژادهای بیگانه بوده‌است. ولی آنچه که

مسلم است اینست که مجموع این حوادث که اثر آن در روان وتن مردم ایران مانند رسوبات، منش و طرز تفکر ما را عوض نکرده، و ایران مانند مـرغ افسانه است که میگویند پس از قرنها عمر کردن خود را درآتش می افکند و پس از سوختن جـوانتر و شادابتر و نیـرومندتر از میان خاکسترها بیرون می‌آید، و اوج میگیرد. ایرانی همیشه در میـان شعله‌های ویرانـی و تاراج و تسلط اجانب زنده میماند و پس از چندی که از شدت وحدت حوادث کاسته میشود زنده‌تر و شادابتر و ایـرانی‌تـر جلوه گر میگردد.

ممکن است سؤال شود که اگر عواملی که گفته شد معرف ملیت نیست پس چه عاملی رامیتوان عامل اصلی مـلیت شود...؟ ملیت یـك ضمیر مشترك است، یعنی احساس مبهم همبستگی افرادی که سالها باهم زندگـی کرده‌اند و عضو کوچك و یا بزرگ از اندامی مشترك هستند و دردها و رنج‌های عضوهای دیگـر بی‌قرارشان میسازد. همچنین خاطره‌های مشترك، و حوادث زشت‌و زیبای گذشته، بیم و امیدهای مشترك آینده‌ی مجهول، و بطورخلاصه یك «حافظهٔ مشترك» که حوادث مهمی‌را که مبانی حیات یکدسته از مردم را بنحوی از انحاء درجریان تاریخ تکان داده است، به دقت ثبت و ضبط می‌کند و کوتاه سخن اینکه ملیت خاطره‌ای از مجموع حوادثی است که در دوران همزیستی، افراددارای‌یك‌زبان یایك کیش و یا یك نژاد و یا یك سرزمین را، در کـوره واحـدی سوزانده و از مجموع این تأثرات و تصورات وخاطرات، دلبستگی‌ها و تعصب‌ها و یکدلی‌هائی بـوجود آورده و گروهی از مردم را بصورت یك ملت درمیاورد...

آری هنگامیکه مـردمان یك کشور باهـم در مسیر

طوفان‌های حوادث روزگار قرار گرفتند، شکست خوردند و مزه کشت و کشتار را چشیدند، از تسلط بیگانگان رنج بردند، و باهم به‌طرد و رفع دشمن کوشیدند، و یا باهم به‌کشورگشائی و جهانگیری پرداختند، و درسر-زمین‌های دوردست برای بلندآوازه‌کردن نام‌کشوردرزیر باران تیر و شمشیر راه‌پیمائی کردند، و در مقابل چشمان خشم‌آلود ملت مغلوب به‌شهرهای سقوط کرده وارد شدند، چند نام مشهور را همه باهم مظهر مفاخر و غیرت و احترام خود دانستند... یقین بدانید که با ملتی سروکار دارید.

***

در سرزمین ما که یکی از سالخورده‌ترین کشورهای جهان است اختلاف زبان و مذهب و نژاد در طول‌قرنهای گذشته کمابیش وجود داشته و در زندگی ما دورانهائی بوده که اقوام بیگانه یا نژادهای مختلف و با زبانهای گوناگون و مذاهب متنوع در میان ما زندگی کرده‌اند. ولی این عوامل هرگز باعث تفرقه و نفاق عمیق درمیان مردم ایران نشده است، و ایرانیان در همه ادوار تاریخ خصلتها و نشانه‌های ملیت خود را همچنان حفظ کرده‌اند، تا به‌امروز که می‌بینیم شما به‌هرگوشه از ایران سفر کنید خواه شهرهای بزرگ و یا به روستاهای کوچك و یا میان قبایل چادرنشین کمترکسانی‌را خواهید دید که پهلوانان شاهنامه را نشناسند، و یا از داستانهای بیژن و منیژه و خون سیاوش چیزهائی بگوششان نرسیده باشد و یا از حوادث عظیمی مانند تاخت و تاز اعراب ومغولها ویاحمله‌روسها ،وجنگهای‌ایران‌وروس که‌قیافه کشور ما را تاحدودزیادی‌تغییرداده بکلی بی‌خبر باشند.

گویا هنوز در روستاهای دورافتادهٔ مازندران مرگ سیاوش را به‌یاد می‌آورند، و مراسم سوگواری مانندی برایش برپا میکنند و همچنین کودکان آذربایجان بیاد شکست آذربایجان از روسها هم‌اکنون این آواز را بیاد دارند و با تأسف میگویند:

کوشك بالا بام آرازه با خار،
آرازن سوئـــی دیـــدم دن آخـــار

یعنی کوشك بالای بام ما به‌سوی رود ارس می‌نگرد
آب رود ارس همیشه ازدیدگان ما جاری است...

آری هیچ ایرانی نیست که پیروزیهای نادر را از آن خود نداند و باهمهٔ تعصب اسلامی‌که بتدریج درسرشت بسیاری ازمردم ایران مخمرشده و درنتیجه‌همه ایرانیها از شکست عبدالقادر ریفی قهرمان مسلمان شمال افریقا از دولت فرانسه ناراحت میشود، از مرگ رستم فرخزاد سردار آذری در جنگ با تازیان آن چنانکه فردوسی بنظم آورده است فشاری در دل و جان خود احساس نکنند.

در هرحال منظور از این گفته‌ها اینست که بگویم ایرانی در هر لباس که باشد و با هر زبانی گفتگوبکند و یا هرکیشی که داشته باشد، و حتی نداشته باشد، با تمام خصلت‌هایش ایرانی است، ولی بقول مولانا کـــه میگوید:

همه مهمان خوان لطف توانـد
لیك این بنده هست مهمان‌تر

ایرانیان همه ایرانی هستند ولی‌بعقیده‌بنده آذربایجانی کمی ایرانی‌تر است.

آری بطوریکه گفته شده هدف اصلی درین نوشته این است که دربارهٔ آذربایجان و زبان آن درگذشته و حال بحث بکنیم.

نژاد و زبان آذربایجان

آذربایجان یکی از کهن‌ترین و استوارترین ارکان ایرانیت است. این خطه کهن‌سال از دور دست‌ترین ادوار تاریخ تا کنون، جزو اصلی و لاینفك ایران محسوب بوده، و پیوسته شریك سختی و خوشی و رنج و راحت بقیه افراد کشور بوده است. مردمان آذربایجان ازصمیم دل ایرانی هستند و در حفظ شعائر ملی و تحصیل افتخارات قومی پای‌کمی ازدیگر افراد ایرانی ندارند. ولی موضوع شگفتی‌آور این‌است که آذربایجانی ایرانی فکر میکند، و فارسی مینویسد ولی ترکی سخن میگوید. با اینکه خود آذربایجانیها بیش از هرکس این زبان را جامه‌ی مستعاری میدانند که حوادث روزگار برتن‌آسیب‌دیده این ایالت‌تاریخی پوشانده باز هم مردمان کوته‌بین در انتساب آذربایجانیها به‌نژاد ایران تردید روا داشته و هم میهنان زردشت و آترپاتن و رستم فرخزاد آذری و نظامی‌وخاقانی وآیة‌الله ممقانی را باچادرنشینان کالموك و قیرقیز و اویغور ازیك نژاد میدانند. نگارنده قائل بر اصل عدم تساوی ذاتی نژادها نیست و تصور میکند که بی‌حاصل‌ترین اشتغالهای فکری این‌است که‌شخص بجای اکتساب‌وسایل برتری‌حقیقی، عظام‌رمیم‌گذشتگان‌را اسلاح مبارزه‌قرارداده، وباانتساب‌بمرده‌های چندصدساله‌دعوی شأن و شرافت برای خود بنماید. ولی این‌مطلب مانع از روشن‌شدن حقایق تاریخی نباید بشود و مخصوصاً در این عصر که انتشار سواد و خواندن و نوشتن در تودهٔ آذربایجانی موجب توجه بیشتری باین مسائل شده است نبایدگذاشت‌اندیشه‌های غلط‌در اذهان جای‌گزین گردد.

آذربایجانی ایرانی است و زبان آذربایجان تا استیلای مغول یکی از لهجه‌های فرعی فارسی بوده است. برای

اثبات این مدعا دلائل تاریخی و معنوی تا حدودی که معلومات نگارنده اجازه میدهد اقامه خواهد شد.

*

کسانی که در مورد اختلاف‌های موجود در زبان مناطق مهم کشور اظهار عقیده مینمایند فراموش میکنند که در همهٔ کشورهای بزرگ همین حالت وجود دارد، و کمتر کشوری هست که‌همه مردم آن از یك نژاد باشند و به یك زبان سخن بگویند و تابع یك کیش باشند.

فرانسه

به عنوان مثال دولت و کشور فرانسه را در نظر میگیریم: ظاهر کار حاکی از این است که فرانسه مظهر کامل وحدت ملی است. در حالی که کشور امروزی فرانسه در آغاز کار کشور کوچکی بوده که بر اثر تدبیر پادشاهانش به‌تدریج قطعاتی از کشورهای دیگر را ضمیمه خودکرده‌است. یعنی ازیك‌طرف‌کشور بورگونی Bourgogne را در هم کوبیده و قسمت بزرگی از آن را تصرف کرده و همه‌ی قسمتهای جنوب شرقی فرانسه را که به‌زبان فرانسه جنوبی لانگدك Languedoc حرف‌میزنند و در گذشته تمدن بسیار درخشانی داشتند، بزور شمشیر اشغال کرد، و سپس حکومت ایالت برتانی راکه‌استقلال مانندی داشته برانداخته، و بعدها الزاس ولورن را که جزو امپراطوری آلمان بود تسخیر کرده و در اواخر قرن نوزدهم هم ساووا را از ایتالیا بغنیمت گرفته. نتیجه این اقدامات این بود که کشور بزرگی به‌نام فرانسه در باختر اروپا تشکیل شد ولی امروز در قسمتی از شمال فرانسه (در حومهٔ شهر لیل) زبان فلاماند و در ایالت

الزاس گونه‌ای از آلمانی، و درلرن زبان آلمانی فصیح و در روستاهای ساووا زبانی شبیه به‌ایتالیائی و در نیس زبان ایتالیائی و در جنوب زبانهای پروانسال و کاتالون و در ایالت باسك زبان باسك و در برتانی زبان برتون که بسیار شبیه زبان مردم ولشها و سکاچهای انگلستان است رواج دارد، و با اینکه‌فرانسه بدلیل ادبیات‌درخشان و مطبوعات فراوان‌و نویسندگان وشاعران بسیارمعروف در همه‌جا ریشه و نفوذ فراوان دارد، هنوز هم هیچکدام از زبانهای فرعی با همه کوشش‌های دولت فرانسه ریشه‌کن نشده و اختلاف زبان در همهٔ این‌استانها بخوبی مشهود است.

انگلستان

در کشور انگلستان اختلافات مربوط به‌زبان و کیش بسیار زیاد است. ولی مدارا و گذشت و تحمل به‌قدری در این کشور تیزیهای عوامل اجتماع را صاف کرده است که اختلاف زبان و کیش در جزیره بریتانیای کبیر کمتر احساس میشود.

اسکاچها خود را ملتی مستقل میپندارند و بر اثر اقتصادی قوی که دارند انگلستان را مدیون زحمات خودشان میدانند و مرتباً بصورت شوخی هم که باشد میلیونها لیره حاصل فروش ویسکی و توید وشتلاند و دیگر منسوجات رابرخ انگلیسیها میکشند و همیشه درصددزنده کردن زبان باستانی خود هستند... وضع در ایالت گال هم تقریباً بهمان منوال است. کار اختلاف با ایرلندیها که مردمانی سخت‌کوش و لجوج و متعصب هستند در این اواخر آن چنان که همه می‌دانیم بالا گرفته...

آری، روزگار که هر روز پرده‌های نمایش حوادث را عوض میکند، نمونهٔ صحنه‌هائی را که انگلستان در

گذشته در کشورهای خاور زمین بوجود میاورد درقلمرو خود بریتانیای کبیر بوجود می‌آورد.

اتحاد جماهیر شوروی

کشوری که امروز بنام اتحاد جماهیر شوروی نامیده می‌شود، موجودی است که‌مانندغول افسانه‌های‌ایرانی‌هر بخش از اندام‌وی‌شبیه جانوری‌است، وفی‌المثل پوزهٔشیر و شاخ گاو و سیمای انسان و اشتهائی مانند فیل دارد. در بخشی از این کشور، روسهای مرکزی (روسیه بزرگ)، در بخش دیگر، روسهای ساکن روسیهٔ سفید و در قسمت دیگر اوکرانیها زندگی میکنند که باهم از نظر زبان و عادات فرعی اختلافاتی دارند. ضمناً در قسمت‌های شمالی آن مردمانی که از نژاد فینو-اوکرین هستند زندگی می‌کنند. در حاشیه کوههای اورال اقوام تورانی، در قفقاز اقوام قفقازی گوناگون مانند چرکسها ولزگیها و آوارها و تاتارها زندگی میکنند که هرکدام زبان و عادات ویژه خود را دارند. علاوه براین اقوام، درکوه‌های قفقاز نژادی‌از ایرانی-های اصیل که در کتابهای جغرافیای عربی «آز» و در کتابهای فرانسوی و انگلیسی‌Ossète(است) نامیده می-شود و کشور خود را ایرون مینامد زندگی میکنند.

علاوه بر این در قفقاز و قره‌باغ گروه انبوه ایرانیان ترک‌زبان و ایرانی و ارمنیان و گرجیها و ابخازیها متوطن‌اند. در شرق دریای خزر هم ملتهای تورانی و یا ایرانی و تورانی بهم‌آمیخته و یا اقوام ایرانی مانند تاجیك‌ها زندگی میکنند.

کشور شوروی از نظر نژادهای گوناگون و زبان-های مختلف و سوابق تاریخی معارض یکدیگر وکیش‌های گوناگون، مانند موزائیکی‌که قطعات آن هرکدام رنگی

دارندمی باشد و تاحدی شبیه اتریش هنگری است که براثر جنگ ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸ و شکستی که در آن جنگ نصیب اتریش و دوستانش شد بیکباره متلاشی گردید و در هم ریخت.

برای روشن شدن موضوع اختلاف نژاد در روسیه شوروی ذکر این نکته شاید مفید باشد که بسیاری از کتابها که از نظر سیاسی نشر آن در سرتاسر شوروی مقتضی تشخیص داده شود، شصت گونه چاپ مختلف (هر يك بزبانی که مخصوص هرولایت است) میخورد.

در کشور شوروی در حدود ۴۵ میلیون نفرمسلمان وجود دارد که در گذشته بیش از تسلط روسها کمابیش فارسی را در مدرسه یاد می‌گرفتند و به آن زبان نامه و کتاب مینوشتند، مانند ازبك‌ها و ترکمنها و تاتارهای کریمه و قفقازیها و تاتارهای حاجی ترخان و ارنبرك که در آن دوره از نظر فرهنگ عمومی بمراتب به روسها تفوق داشتند.

نکته نسبتاً جالب توجه که ذکر آن مفید بنظر میاید اینست که داغستانیها که قومی در شمال قفقاز هستند لزگی حرف میزدند ولی همه مکاتبات و اسنادشان بزبان عربی بود.

چین

در کشور چین که از شاخه‌های گوناگون نژاد زرد تشکیل شده بیشتر از عامل زبان، عامل خط پیوستگی میان اقوام مختلف را تأمین میکند. باین معنی که خط چینی بجای اینکه منعکس کننده تلفظ واژه‌ها باشد يك نوع نقاشی افکار و اندیشه‌هاست و کودکان چینی از هر منطقه و نژاد که باشند روابط معانی را با اشکال یاد میگیرند. مثلا کودکان مسلمان را فرض کنیم که

شکل چهارگوشه را ببینند و آنرا به‌فارسی‌خانه و به‌عربی بیت و به ترکی ایو بخوانند... و بهر حال در کشور چین زبانهای گوناگون وجود دارد.

آذربایجان

همه میدانیم که آذربایجان در زمان هخامنشیان و ساسانیان جزء کشور ماد بوده که با دیگر ایرانیان یعنی پارسیان هم‌نژاد بودند و این دو گروه یعنی پارسی و مادی بحدی به یکدیگر نزدیك بوده‌اند که یونانیان قدیم فرقی میان آنها قائل نبوده‌اند و از این روجنگ‌های میان‌ایران و یونان راجنگهای «مدیك» نامیده‌اند.

از زبان‌مردم ماد اثر مهمی برجای‌نمانده، ولی همه آثار و علائم مانند نام آبادیها و نام پادشاهان حاکی از این است که هم در ماد و هم در پارس مردم خود را ایرانی و از نژاد آریائی میدانستند. ما وقتی که تاریخ ایران را در دوره‌های قبل از اسلام میخوانیم هرگزبنام ترك و ترك‌زبان جز در ترکستان برخورد نمی‌کنیم، فقط در کتاب مجعولی بنام «یادداشتهای انوشروان» که گویا مرحوم رحیم‌زاده صفوی آنرا ترجمه کرده و یکی از دستگاههای مربوط به کشوری، که خیلی سعی داشت آذربایجان را ترك زبان معرفی بکند، بعد از حوادث شهریور آن کتاب را برایگان به‌آذربایجانیهای مقیم تهران می‌بخشید، گفته شده که «انوشروان چند هزار ترك را به آذربایجان کوچ داده است».

البته این سخن برای ما قابل قبول نیست و نمی‌توانیم باور کنیم که انوشروان چنین کاری کرده‌باشد، و بفرض اینکه این مطلب صحیح باشد با آمدن چند هزار نفر کیفیت نژادی یك منطقه‌وسیعی‌مثل آذربایجان هرگزعوض‌نمیشود، آنهم آذربایجان‌قدیم‌که‌ازآذربایجان

امروزی بزرگتر بود.

در اینجا لازم میدانم به‌چند کتاب جغرافیائی که در قرنهای نخستین بعد از اسلام نوشته شده و از نظر دقت و صحت مطالب و جامع بودن واقعاً بی‌نظیر است و مؤلفان آن دربارهٔ آذربایجان آن زمان مطالبی جالب و ارزنده آورده‌اند، اشاره بکنم.

سه تألیف مهمتر از مجموعه هشت‌جلدی این کتابها که در لایدن از کشور هلند چاپ‌شده‌است عبارت‌است از:

۱) صورة‌الارض ابن حوقل
۲) احسن التقاسیم مقدسی
۳) مسالك الممالك ابن خرداذبه

ابن حوقل درکتاب صورة‌الارض درباره‌ی آذربایجان شرح مبسوطی دارد. از آن جمله نوشته است که در اوائل قرن چهارم بزرگترین شهرهای آذربایجان‌اردبیل و مراغه بوده و تبریز را در ردیف دوم و در عرض خوی و اهر و داخرقان (دهخوارقان) آورده است. دهخوارقان همان آذرشهر امروز است.

ابن حوقل میگوید: زبان مردم آذربایجان فارسی است ولی بزرگان و بازرگانان همه عربی میدانند، و نامه‌های خود را بعربی مینویسند. باید توضیح بدهم که زبان عربی در آن روزها مثل انگلیسی که زبان سیاست و بازرگانی است در سراسر جهان مسلمانان گسترش داشته است.

درجای دیگر در مورد کوه سبلان می‌نویسد: در پیرامون این کوه مردم به زبانها و لهجه‌های گوناگون حرف می‌زنند. ولی همه فارسی آذری را می‌فهمند.

دراین‌کتاب مطلقاً اشاره‌ای بزبان‌ترکی نشده‌است.

در مورد شهر بردعه که در کنار ارس بوده و از نظر زیادی جمعیت و تنوع فرآورده‌ها و کثرت ثروت موقعیت ممتازی داشته است می‌نویسد که مردم آنجا به‌زبان ارانی سخن می‌گویند. البته منظور او از ارانی، زبان همه قسمتهای شمالی آذربایجان بوده است که هم اکنون در دست شورویهاست یعنی قره باغ و قفقاز که بنام آذربایجان شوروی گفته می‌شود و در ادوار قدیم «اران» نامیده می‌شده است.

بطوریکه قبلا هم اشاره شد در سرزمین قفقاز علاوه بر زبان اران یا آلن‌ها زبان دیگری هم بنام زبان آزها رواج داشته است. فرنگی ها اران را Aiain و آزار را Ossete نامیده‌اند. زبان آلن‌ها ظاهراً از بین رفته است ولی زبان اوستها هنوز زنده است و ادبیات نسبتاً مهمی بزبان آزی موجود است.

باید گفت که قبایل «اران» بازماندهٔ نیاکان قدیم ایرانیان هستند که متدرجاً از قفقاز بداخل ایران رفته‌اند و تقریباً همه‌جای ایران را پرکرده‌اند.

گفته شده است که لفظ ایران و اران از یك ریشه است. ضمناً کار این «ارانیها» یا باصطلاح فرنگی «آلنها» این بوده است که بعنوان سرباز اجیر میشده‌اند و میرفته‌اند در سرزمین‌های دوردست در جنگها شرکت می‌کرده‌اند. جالب این است که همین آلنها در جنگی که فرانسویها با آتیلا داشتند (در نزدیکیهای شهر اورلئان Orléane) نقش بسیار مهمی برعهده داشتند که تاریخ فرانسه آنرا ستوده است. یعنی آلن‌ها باسپاهیان مون‌ها پیکار کرده و مانع پیشرفت آنان در کشور گل‌ها شده‌اند.

حالا ببینیم صاحب کتاب احسن‌التقاسیم درباره

آذربایجان چه‌میگوید. قبلا بایستی اشاره کنم که این کتاب یك جغرافیای بسیار جامع و معتبری است که بزبان عربی نوشته شده و شاید نظیر آنرا بزبان فارسی و حتی عربی دربارەی جغرافیای کشورمان نداشته باشیم. عیب این کتاب این است که فاقد هرگونه ارقام است. اما دربارۀ باقی‌مطالبی که‌مورد احتیاج یك محقق است، از قبیل‌زبان و لباس ومحصولات محل گفتنی‌ها را گفته، وحتی دربارەی‌مذهب هم‌اشاراتی دارد که به‌صحت مقرون است و سخنان مبالغه‌آمیز و یا دروغ برخلاف غالب کتابهای نویسندگان خاورزمین در آن دیده نمی‌شود. در این کتاب بصراحت گفته شده است که زبان مردم آذربایجان فارسی است، و علاوه میکنند که درکوهستانهای آذربایجان مانندقفقاز زبانهای دیگری هم وجود دارد، که منظور او شاید اشاره‌ای بزبانهای اران و «آز» باشد.

در کتاب مسالك الممالك ابن خرداذبه هم این مطلب که زبان مردم آذربایجان فارسی است عیناً تکرار شده است.

در کتاب نزهت القلوب حمدالله مستوفی دربارۀزبان آذربایجان اطلاعات بسیار مفیدی موجود است. حمدالله که با مغولان معاصر بود در مورد زنجان میگوید:

زبانشان پهلوی‌است. (البته زنجانیهای‌امروزترکی حرف میزنند.)

درمورد سلطانیه که‌اکنون یك دهی است، و مردم آن بزبان ترکی حرف‌میزنند و در دوران‌مغول قبة‌الاسلام یعنی مهمترین شهر اسلام در ایران بوده است و بناهای بسیار عظیم داشته است، ـ صاحب نزهت القلوب می نویسد:

زبانشان هنوز یکسره نشده و با پهلوی ممزوج است.

منظور او این است که مغولهائی که باین ناحیه آمده و متوطن شده‌اند عده‌شان آنقدر زیاد نبوده که بتوانند جماعات را در خودشان مستهلك بکنند.

در مورد مردم مراغه می‌گوید زبانشان پهلوی ممزوج است. (در صورتیکه شهرمراغه اکنون‌ازجاهائی است که در آنجا ترکی حرف میزنند.)

درمورد تبریز بصراحت مطالب زیادی نگفته وفقط انتقادهائی کرده **وگفته است که‌مثلاًتبریزیها نسبت بمردم اورمیه عواطف** خوبی **ندارند** وعین‌جمله‌تبریزیهای قدیم را دربارهٔ مردم آن تقریباً این چنین:

مردم اورمیه مانند« **انگور خلوقی بچه در سبد اندرین» نقل کرده است»**

با مختصر دقت درساختمان این‌جمله‌می‌توان دریافت که این جمله ترکی نیست و نمونهٔ کوتاهی از زبان آذری باستانی است.

ضمناً حمدالله مستوفی می‌گوید که در نظر ابناء زمانه مردم تبریز وفا ندارند و شاعری درباره‌ی آنان گفته است:

هرگز نشود به‌طبع تبریزی دوست
مغزست همه جهان و تبریزی پوست

سپس رباعی دیگری نقل کرده و در مقام دفاع از تبریزیان گفته است: تبریز نکو و هرچه آنجاست نکوست...الخ

معلوم میشود که در آن دوره مردم ولایات دربارهٔ مردم تبریز که پایتخت بوده است عقائد مختلف‌داشته‌اند و مثلا کمال خجندی درباره تبریز می‌گوید:

تبریز مرا بجای جان خواهد بود
پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در نچشم آب چرنداب و گجل
سرخاب زچشم من روان خواهد بود

نکته جالب توجه اینست که چرنداب و سرخاب و گجل نام محله‌های تبریز است که از شش قرن باینطرف عوض نشده.

در یکی ازکتابهای مربوط بزمان پادشاهی اتابکان در فارس که با حملات اولیه مغولان مقارن بوده است مطالبی دربارهٔ مردم زنگان که امروز ترك زبان شده‌اند درج شده. نام کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم است و شاید بهترین کتابی استکه بزبان فارسی درباره عروض و قافیه و بدیع و نقدالشعر نوشته شده. در این کتاب هنگامیکه درباره وزن فهلویات (که در آن دوره به همهٔ اشعاری که بزبان غیر از زبان فارسی رایج در ایران گفته میشد) بحث میشود، میگوید: که مردم زنگان و همدان در وزن فهلویات معمولا اشتباه میکنند و غالباً بجای اینکه بوزن هزج مثلث که وزن مثنویهای عاشقانه مانند خسروشیرین نظامی و ویس ورامین گرگانی وزن و همه دوبیتیها مانند دوبیتی‌های باباطاهر است شعر بگویند، گاهی بوزن مشاکل متوسل میشوند و بجای مفاعیل مفاعیل مفاعیل، فاعلات مفاعیل مفاعیل میگویند و سپس بتفصیل میگوید که در مجلس بزمی که از این دوبیتیها خوانده میشد بکمك ساززنگانیان را متوجه اشتباه خودشان کرده است.

ضمناً شاید بی‌فایده نباشدکه اینجا به‌اطلاع‌خوانندگان گرامی برسانم که شمس‌الدین محمدبن قیس رازی شخصاً گواه حملات مغولان بایران بوده وضمن فرار نسخه

کتابش را گم کرده و سپس تصادفاً بازیافته است. شمس قیس می‌گویدکه لشکریان خوارزمشاه که صیت رشادت و جنگ‌آوری آنان به همهٔ آفاق رسیده بود و غالباً بحمله‌ای کشوری میگرفتند، و پادشاهی را منهزم میساختند، چنان مرعوب نیروی مغولان شده بودند، که شصت‌هزار سپاهی و سواره زره‌پوش و برگستوان‌دار که در کنار جیحون خیمه‌زده بودند پس از آنکه گردسواران مغول را از دور دیدند بی‌آنکه تیری بیندازند و یا شمشیری بزنند فرار کردند و احمال و اثقال و بارو بنه را بدشمن باز گذاشتند.

قصه‌ی دیگری که در آن کتاب آمده و خالی از لطف نیست این است که در قسمت مربوط بشعر و نقد آن میگوید که خرده‌گیری و اصلاح غلطهای مردم ولو به نیت خیرخواهی و دلسوزی هم باشد، کار خطرناکی است. میگوید شاعری روزی بمن گفت که رباعی معروف خیام که اولش «دنیا بمرادرانده‌گیر اخر جه» چندان سلیس نیست. زیراکه‌ازکلمه‌ی «اخرجه» که بمعنای بیرون کرد است، استفاده صحیح نشده. شمس‌قیس‌متوجه‌اشتباه آن شاعر (که نتیجه‌ی رسم‌الخط قدیم مبنی بر یك نقطه گذاشتن برای چ و ج و حذف علامت مد بوده است) میشود، ولی برای تفریح خاطر خود اشتباه او را اصلاح نمیکند. چند روز بعد شاعر رباعیهای دیگر با ردیف «اخرجه» و «ادخله» میسازد که‌البته مضحك بوده. شمس قیس این‌بار از راه دلسوزی میگوید که بهتر است از این اشعار در آینده دیگر نگوید. ولی شاعرمذکور براثراین تذکر میرنجد و مؤلف‌المعجم راهجو میگوید و باصطلاح خودش، او راچو (رکو) میکند. (رکو کهنهٔ مربوط به عادات زنان است)

کتاب دیگری‌که میتوان به‌آن استنادکرد عشاق‌نامه‌ی عبید زاکانی است. در آنجا غزلی از همام تبریزی هست که بزبان فارسی است ولی یك بیت آن بزبان آذری است.

خیالی بود و خوابی وصل یاران
شب مهتاب و فصل نوبهاران
میان باغ یار سرو بالا
خرامان در کنار جویباران
دو زلفانش بدست باد سرمست
پریشان چون پریشان روزگاران
چمن میشد زلطف عارض او
مصفا چون دل پرهیزگاران
برفت آن نوبهار حسن و بگذشت
دل و چشمم میان برق و باران
خداوندا هنوزم هست امید
بده کام دل امیدواران

بیت آخر غزل بزبان محلی‌کهن یعنی بزبان‌آذری است و می‌گوید: «وها رو ول و دیم یار خوش‌بی...» مراد از وهار بهار است و ول یعنی گل و دیم بمعنی رخساره و چهره است.

غزل دیگری از همام تبریزی هست که یك مصرع از هر بیت آن بزبان فارسی و مصرع دیگر بزبان آذری سروده شده است.

از شیخ صفی‌الدین نیای شاه اسماعیل صفوی چند بیت شعر موجود است که بزبان محلی یعنی اردبیلی‌آذری سروده است.

در دیوان شاه قاسم انوار نیز چند بیت شعر بزبان آذری قدیم موجود است.

مرحوم عباس اقبال آشتیانی کتاب کوچکی پیداکرده

بود که مؤلف آن مردی بنام مولانا روحی انارجانی بوده که در اوایل دوران صفویه در تبریز میزیسته. در این کتاب همه‌ی عبارات و اصطلاحات اختصاصی که درمیان طبقات مردم معمول بوده جمع‌آوری شده و از مفردات و جملاتی که در آن کتاب دیده میشود میتوان پی‌برد که در اوایل دوران صفوی هنوز زبان مردم آذربایجان آذری بوده و تغییر زبان بتدریج بعد از دوران صفوی عملی شده است.

شخصی بنام اولیا چلبی که از عثمانی به‌ایران آمده و سیاحت نامه‌ای نوشته، گفته است که مردم آذربایجان و پاره‌ای از نقاط قفقاز در گوشه و کنار بزبان پهلوی حرف میزنند و اصطلاحات و لغاتی جمع‌آوری کرده است.

*

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف نکاتی درباره ایران نوشته که خلاصه آن اینست:

ایران یك کشور است و یك پادشاه دارد و همه از یك نژادند و چند زبان در آنجا مرسوم است که همه را شمرده و گفته است که این زبانها باوجوداختلاف، طوری بیکدیگر نزدیك است که همه‌ی این مردم زبان یکدیگر را کم‌وبیش میفهمند. مسعودی در آخر گفته است که زبانهای مهم ایران عبارت از سغدی، پهلوی، دری و آذری‌است. او آذری را هم در ردیف‌زبانهای اصلی‌ایرانی شمرده است.

آثار زبانهای قدیم در آذربایجان

با توجه باینکه زبان ترکی در آذربایجان پس از

دوران سلطهٔ مغولان تدریجاً جانشین زبانهای فارسی و آذری شده است باید این نکته را نیز عرض کنم که خوشبختانه در پاره‌ای از نقاط آذربایجان زبان قدیم هنوز رایج است و مردم آن نخواسته‌اند زیر بار زبان ترکی بروند. در حقیقت در میان فضای زبان امروزی آذربایجان که ترکی شده است جزیره‌هائی از زبان‌های قدیم برجای مانده است که نگارنده شخصاً و از نزدیك به‌زبان پاره‌ای از آنها آشنائی پیدا کرده‌ام.

از آن‌جمله زبان «هرزندی» است. هرزند نام محلی است درمنطقه مرند که دارای چندین آبادی بزرگ است و تعجب خواهید کرد که با اینهمه جزرومدهای تاریخی مردم آن دیار هنوز بزبان آذری قدیم صحبت میکنند.

علاوه براین در ارسباران آذربایجان یك منطقه وسیعی است که «محال اردشیر» نام دارد. نام محال اردشیر را پس از درگذشت شادروان امیر خیزی از کسی نشنیده‌ام. ولی گفتهٔ امیرخیزی در این باره حجت است. وی بی‌تحقیق سخن نمی‌گفت. خودش اهل منطقه ارسباران بود. مرحوم امیر خیزی میگفت در حدود هفتاد سال پیش بیشتر مردم در هفتاد قریه از محال اردشیر همه به زبان آذری قدیم حرف میزدند که متأسفانه اکثر آنها اکنون ترك شده‌اند. ولی درحال حاضر فقط هفت روستا باقیمانده است که زبان محلی آنها تاتی و باقیمانده زبان همان قدیمی آذری است.

مرحوم عبدالعلی کارنگ درباره زبان اصلی محال اردشیر مطالعات وسیعی کرده و کتاب جالبی نوشته است. علاوه براو چندین نفر دیگر درباره‌ی زبان قدیم آذربایجان به پژوهش پرداخته‌اند که پیش‌گام آنان شادروان سیداحمد کسروی است که بحث دربارهٔ زبان

آذری را بصورت علمی آغاز کرده و رساله‌ای در این باب نوشته که هنوز در ردیف مستندترین نوشته‌ها در این‌موضوع است.

در اطراف شهر زنجان در چند روستا گروهی که مجموعشان را بنام خوئینی‌ها می‌نامند به زبانی سخن می‌گویند که مسلماً بازمانده‌زبان‌قدیم‌است. مثلاآنها به زن میگویند «ژن» و به‌دختر میگویند «دلتك» و به آب مثل نواحی خراسان میگویند «او» و به مرد میگویند «مردك» که بی‌تردید از اصل ایرانی است.

در خلخال هم چند ده وجود دارد که زبانی نزدیك بفارسی دارد.

در اطراف مراغه هم محالی است که به زبان مخصوصی (غیر از ترکی) صحبت میکنندکه‌خودشان آنرا زبان«ساپان» می‌نامند. بنظر من‌ازهمهٔ این‌زبانهائی که اینجا عرض کردم زبان ساپان احتمالاقدیمی‌تر است.

دراطراف باکو (در آذربایجان‌شوروی)چند ده هست که همه‌ی اهالی آن بزبان فارسی قدیم حرف میزنند و بنده خودم چند روزی در آنجا بوده‌ام و زبان آنهارا شنیده‌ام. ضمناً یهودی‌های گنجه هم گویا به‌زبان فارسی حرف میزنند.

از قراری که شنیده‌ام در کوه‌پایه‌های قره‌باغ روستاهائی هست که زبان آذری کهن هنوز در آنجا زنده است.

ما «تات» هستیم نه ترك

نکته جالب اینست که در بعضی از نقاط آذربایجان اشخاصی هستند که‌خودشان‌را «تات» می‌دانند ومیگویند ما «تات» هستیم نه ترك. بنده یکشب در روستای «نودز»

آذربایجان بوده‌ام ضمن صحبت با مردم آنجا می‌دیدم در حالی که ترکی حرف می‌زنند اصرار زیادی داشتند که بگویند ما ترك نیستیم بلکه تات هستیم و میگفتند که مثلاآن‌ده بالاتر و ده مجاور آن ترك است.

آذربایجانیها همیشه شیفته زبان زیبای فارسی و اشعار آن بوده‌اند و نویسنده‌ها و شاعران درباری همه بزبان فارسی سخن میگفتند. ولی باید درنظر گرفت که عده دبیرها و شاعران و سایر ارباب‌ادب فوق‌العاده معدود بود و توده‌آذربایجانی بزبان غیر از فارسی‌دری صحبت میکردند. نگارنده علت‌اصلی شیوع سریع زبان ترکی را همین عدم شیوع زبان اصلی فارسی در آذربایجان میدانم. باین معنی که زبان آذری نه زبان دین بود تا علقه‌ی مذهبی به‌بقای آن کمك کند و نه زبان علم و ادب تا تفوق به واصطلاح فرنگی (پرستیژ) دانش، آنرا از زوال محفوظ دارد، و نه زبان سیاست. یعنی زبان طبقه حاکم هم نبوده است تا نیروی مادی از فراموش شدن آن جلوگیری کند. ضمناً زبانی که اتراك برای آذربایجان ارمغان آورده بودند زبان بسیار ساده و سهل و با زندگانی توده‌کشاورز آذربایجان سازگار بود.

در زبان ترکی نه مانند فارسی ظریف‌کاری و تقید بقواعد سهولت و انسجام و زیبائی موجود است و نه مانند عربی اعلال و اعراب مشکل و قواعد صرفی و نحوی‌پیچیده. زبان‌ترکی ادبیات و قواعدنحوی مدونی نداشت و در قبول الفاظ و لغات بیگانه هم هیچ زبانی به قدر ترکی دارای سعه‌ی‌صدر و سهل‌انگاری‌نیست. زیرا اگر یك رشته لغات مختلف از دری و آذری و عربی و غیره را پهلوی‌هم چیده و درآخر جمله فعل (است) یا (نیست)

به‌ترکی گفته شود جمله ترکـی سلیسی ایـراد شده، و گوینده هرگز مورد خرده‌گیری و انتقاد واقع نخـواهد شد. نسبت به‌طرز تلفظ و ادای‌کلمات‌گوینده‌هم، همه‌ـ گونه گذشت و بزرگ‌منشی موجود است و بقول معروف ترکی هرجور تلفظ شود باز بقدر خودش خوبست.

از طرف دیگر این زبان، زبان دولت وحکومت وقت بود، یعنی زبان‌اشخاصی‌که حق‌گرفتن مالیات وزورگوئی و دادن دشنام مطلقاًبا ایشان بود. ضمناً باتوجه باینکه در این دوره تعصب زبان و نژاد بکلی مجهول و آذری هم زبانی بوده که تکلم با آن متضمن فائده اخـروی و دنیوی و معنوی نبود و به‌آسانی دلیل تغییر سریع زبان و تمایل توده را به‌آموختن ترکی را میشود فهمید.

نظائر این کار یعنی تحمیل زبـان اقلیت غالب بر اکثریت مغلوب در تاریخ فوق‌العاده زیاد است.

مثلا در مصر با اینکه شماره تازیانی کـه مصر را تحت استیلای خود در آوردند زیادنبود، پس‌از مدتی‌زبان قبطی که زبان توده مردم بود و نیز زبان یونانی‌که در اسکندریه و کرانه‌های مدیترانه رواج داشت از میـان رفت.

در فرانسه قدیم عده رومیهائی که بر «گول» Gaule مسلط شده بود از عده گولواهای بومی کمتر بود، ولی زبان لاتین (منتهی لاتین ساده شده بدون اعراب و به اصطلاح لاتین آشپزخانه) بعلت تفوق معنوی رومیها بر زبان مردم فرانسه بتدریج جای زبان گولواها را گرفته و زبان بومی را از میان برد.

***

دراینجا بی‌فایده نیست که بعرض برسد که نامهای

روستاها و قصبات ورودها و جویبارها وکوهها و پشته‌ها در آذربایجان عموماً فارسی و یا کردی‌است، اگر برسبیل استثنا نام‌چشمه و یا گردنه و یا کوهی اکنون‌ترکی‌است، این قبیل نامها مستحدث بوده و بیشتر براثر آمد و شد کاروانیان در سده‌های‌اخیرکه همه ترك‌زبان‌بوده‌اند و برای‌توصیف‌نقاط واراضی ازنظرحوائج‌مالداران ایجاد میشود، مانندپالان‌توکن، قاطراوچان و قره‌بولاغ وغیره و یا در نتیجه ایجاد آبادیهای جدید به‌جای آبادی قدیم‌که روبخرابی بوده‌اند، مانند یکی‌کند وقرمزی گول وغیره.

اسامی کوههای‌بزرگ اکثراً فارسی‌است و گویای مظاهرطبیعت‌مانند سهند وسبلان ازکوهها، همچنین‌است نام‌های‌روستاهامانند اصفهلان‌وروا‌سان‌ومایان‌واسپیدان و سیاوان و سامبوران و صوفیان و نظائر آن.

۲ـ اسامی که با «گان» یا «جان» بمعنای‌چشمه تمام میشود مانند کوکان ودهخوارگان ومردکان (دراران) و دیلمقان و همزنان وکمشگان وغیره (به‌مقنی درتبریز «کان‌کن» گفته میشود).

۳ـ ریشه دژ بمعنای قلعه در گروهی از نامها بشکل دیز، دیزه، دوزیا دز آشکار میگردد. مانند نودژ ـ دیزه ـ و دره دیز و باران دزوقزل دیزه (دز سرخ) و دیزج و فسقیدیز ودزدزان ودز خراب و غیره.

-۲-

سخنی در بارهٔ
زبانهای محلی ایران

خودمختاری و استقلال فرهنگی

مدتی است موضوع خودمختاری و استقلال فرهنگی و لزوم ترویج زبانها و یا لهجه‌های محلی کشور، در محافل سیاسی نوزاد سیاسی ورد زبانها است. گروهی با تظاهر به‌میهن دوستی به‌معنای فراگیر واژه، زبانهای محلی را یکی از مظاهر ملیت ایران می‌دانند. ازقومیت‌های محلی‌و ویژگیهای‌فرهنگی، ولزوم پاسداری‌وگسترش آن دم می‌زنند. فراگرفتن زبان سعدی و فردوسی را در بخشهائی‌ازکشورکه زبان‌مادری‌مردم زبان‌فارسی نیست استعمار فرهنگی می‌نامند. این دارودسته خواهان نشر روزنامه و مجله و کتاب آموزشی دبستانی ودبیرستانی و دانشگاهی بازبانهای محلی‌هستند، و در این‌راه گامهائی برداشته‌اند. یعنی‌هروقت‌که فرصتی‌مناسب بدست‌می‌آید روزنامه‌ها و نشریاتی بزبان‌های ولایتی چاپ می‌کنند و میان مردم می‌پراکنند.

بدبختانه مقاصد این‌گروه‌خوش‌نیت بانظرهای غیر مشروع همسایگان آزمند و حریص ایران در یك جهت سیر می‌کند. همسایه شمالی‌که روزی دولت‌تزاری نامیده میشد، روزی وصول به‌دریای آزاد را بهانهٔ اشغال ایران

میساخت و روز دیگر که ظاهراً مدعی متحدساختن همه کارگران جهان و پشتیبانی از افراد دست‌تنگ مستمند جهان است، شمال ایران را حریم امنیت شوروی نامید، و نام یکی از بخش‌های قفقاز یعنی اران باستانی را آذربایجان شوروی نهاد، تا از این همنامی در راه تأمین مقاصد سیاسی و منطقه‌ای خود سودجوئی کند و به مردم آذربایجان ایران یعنی آذربایجان راستین هوس یکی‌شدن و الحاق به آذربایجان د روغین شوروی را تلقین نماید.

همسایه باختری ایران هم در درون مرزهای خود وجود هیچ واحد نژادی و یا زبانی و یا مذهبی بیگانه را تحمل نمی‌کند. گروهی را از راه قتل‌عام از میان می‌برد. جمعی را وادار به‌کوچیدن و ترک‌خانه و کاشانه نیاکان مینماید. دسته‌ای را نام‌گذاری نو می‌کند و منکر هویت ملی آنان می‌گردد. با اینهمه به آذربایجانیان که آنها را اتراك آذری می‌نامد چشمکهای دوستانه میزند وگاه و بیگاه عمالی را ازمیان مردم آن سامان برمی‌گزینند، و به نام وحدت نژادی زیرکانه به تبلیغات جدائی افکنی در ایران می‌پردازد.

این داستان استقلال فرهنگی افسانهٔ اسب Troie را بیادمی‌آورد. اولیس (Ulysse) ودستیاران وی پس‌ازآنکه سالها با مردم بی‌گناه شهر تروا Troie جنگیدند به بهانهٔ دفاع از شرف هلن Helene زنی که با میل خود از بستر شوهر گریخته، یا ربوده شده بود جنگی پایان‌ناپذیر براه انداختند. سپاهیان یونان در دوران این جنگ که به‌نام شرف آغاز میشد به شرف هزاران زن ودختر تجاوز کردند. جوانان را کشتند یا بکشتن دادند. چون از پیروزی مأیوس شدند به‌حیله‌وفریب دست‌یازیدند، یعنی جنگاوران را در درون اسبهای چوبی جا دادند و از دروازه‌های شهر تروا وارد شهر شدند و شهری را که

در آن روزگار شهری آباد و مرکز تمدنی درخشان بود ویران کردند. کودکان‌و جوانان و پیران‌راکشتند و باقی مردم را به‌اسیری بردند. جریان دقیق‌حوادث این‌جنگها آنچنان فراموش شده بود که اگر چکامه‌های افسانه‌وار Homère هومر یعنی‌ایلیاد Iliade و ادیسه Odissé در‌دست نمی‌بود کسی از شهر ویران شده تروا[1] یاد نمی‌کرد.

***

بهر حال داستان دفاع از زبان محلی یك نوع فریب همانندفریب اسب‌تروای اولیس است. گروهی در بیرون از مرزهای ایران به‌حق طلبی مردم، جامهٔ دلنشین دفاع از مرده ریگ فرهنگی قرون گذشته را می‌پوشانند، و با داشتن اندیشه‌های جدائی خواهی خود را خودی نشان می‌دهند. از این راه مقدمات تجزیه بخش‌هائی از کشور کهن‌سال را فراهم میسازند. یعنی شورها و سوداهـای نو در دلهای مردم به‌وجود می‌آورند و با نیرنگ‌وفریب ایران را از یاد ایرانیان می‌برند. نمونهٔ این روشها را میتوان در افغـانستان دوران امیر عبدالـرحمن‌خـان و جانشینانش دید. افغانستان درگذشته از ایرانی‌ترین بخش‌های ایران بوده. زبان اکثریت مردم آنجـا فارسی بود، طرز پوشاك وخوراك وسایر مظاهر زندگی باستثنای مذهب همانند دیگر بخشهای ایران بود. پس از آنکـه سپاهیان این ملت دلیر، انگلیس‌ها را در مرز هندوستان شکست دادند، و عمال امپراطوری را از تکرار لشکر‌کشی و تجربهٔ اعمال زور منصرف ساختند، به‌وسائل دیگری

۱ـ جایگاه شهر تاریخی تروا تا اواخر نوزدهم شناخته‌نبود، مردی‌به‌نام شلیمان که باستان‌شناس نیز بود به‌آناطولی رفت و محل شهر تروا را پیدا کـرد. البته دانشمندان در درستی نظر وی هم رأی نیستند.

در راه رسوخ به افغانستان دست یازیدند. انگلیسها یگانگی و حتی دوستی دوکشور ایران و افغانستان را برای پیروزی و پایداری قدرت خود در هندوستان امری خطرناك دیدند، و برآن شدند که این دوکشور را از هم دور نگاه دارند. به این منظور خود را حامی افغانستان قلمداد کردند، و زبان پشتو، یعنی یکی از زبانهای محلی را که در ردیف زبان طبری و سمنانی و فریزندی، در بخش معینی از ایران کهن رایج بوده رسمیت دادند، و بخشی از سرزمینی را که خاستگاه بزرگترین نویسندگان و شاعران پارسی زبان بوده پشتونستان نامیده و پیوستگی فرهنگی آنها را با بخش‌های دیگر مردم فارسی زبان بریدند. افغانها را وادار به فراموش کردن تاریخ مشترك ساختند. در نتیجه تلقین ایرانیان بصورت گروهی بیگانه به افغانها معرفی گردیدند. در کتابهای تاریخ آنجا ساسانیان که بر همه‌ی ایرانشهر فرمانروائی داشتند تبدیل به اشغالگران ساسانی شدند.

آنچنانکه در قفقاز هم در کتابهای تاریخ وجغرافیا نام ایران از میان نامها گم شد. صفویان و پادشاهان ایرانی نژاد شروانشاهی سرزمین آران وسلاطین قاجار بیگانگانی شدندکه مردم غیور قفقازکه بقول نویسندگان امروزی از دست ستمشان به‌جان آمده بودند، نامشان را از کتابهای تاریخ قفقاز حذف کردند. گنجه و شهرهای دیگر قفقاز روزی بنام الیزابت وروز دیگر بنام لنین نام‌گذاری شد. ترکستان و سغد و سمرقند که روزگاری مرکز ایرانی‌ترین سلسله های پادشاهان پس‌از اسلام یعنی سامانیان و مرکز رشد و گسترش زبان فارسی دری بوده است تبدیل به جمهوریهای نوزاد مانند ترکمنستان و قرقیزستان و ازبکستان شد و زبان ازبکی زبان رایج

این مناطق گردید.
داستان لزوم بزرگداشت سنتهای کهن خلق هاموشکی است که از سوی همسایه‌های ایران در کشور ما و دیگر کشورهای همانند ایران دوانده میشود.
ناچار بجاست که شمه‌ای از سیاست فرهنگی این همسایه‌ها به‌اطلاع خوانندگان گرامی برسد. بطور قاطع میتوان گفت، که هرجا پای دولت اشتراکی شوروی به کشوری باز میشود، و سرباز و توپ وتفنگ روسی خطوط مرزی را شکافته، و کشوری را اشغال کرد، زبان روسی یعنی زبان برادر بزرگ روس، و زبان آزادیها (یعنی آزادی دولت شوروی برای سلب آزادیها و مداخله در زندگی دیگران) بعنوان زبان رسمی مذهب نوبنیاد مارکسیست، به‌کودکان دبستانها تحمیل میشود.

***

ملت روس سالیان دراز ریزه‌خوار فرهنگ و تمدن و زبان آلمان بود. در آکادمی دولتی روسیه، سخنرانیها و آگاهی‌های علمی در اواخر سده ۱۸ و سده ۱۹ بزبان آلمانی بود، آنچنانکه زبان طبقهٔ فرنگی‌مآب و ظریف و آدابدان (حتی در درون‌دودمانها) زبان‌فرانسه بود، درشهر ریگا سازمانی‌وجود داشت، که درآن‌جا با روش بسیار جدی همه کتابهای فنی که در آلمان چاپ میشد، بی‌درنگ به روسی ترجمه می‌شد ودر سراسر محافل‌فنی کشور روسیه پراکنده میگردید، و به‌این ترتیب روسها در کارها فنی وعلمی شاگرد و دنباله‌رو آلمانها بودند. منظور اینست که ملت آلمان هرگز نیازمند پیروی یا اقتباس ازفرهنگ روسی نبوده است، با این همه اکنون که رؤیای چندین صدساله فرمانروایان روسیه، که پیروزی برآلمان بوده،

تعبیر شد، و بخشی از آلمان با همدستی امریکا و انگلیس بتصرف روسها درآمد، علاوه برآلمان شرقی، کـه بـه ظاهر استقلالی دارد (ولی دولت شوروی مانند مستعمره از آنجا بهره‌برداری می‌کند) ایالت پروس شرقی کـه پایتخت‌آن کونیکس برگ Koenigsberg زادگاه‌کانت E. Kant فیلسوف نامدار آلمانی بود بدون هیچگونه پرده‌پـوشی ضمیمه امپراطوری شوروی شد، و همه مردم آن سرزمین در ظـرف چـند ساعت خانـه و کاشانه و زادگـاه را به‌روسها سپردند و به‌آلمان غربی رانده شدند. فراـ گرفتن زبان روسی اکنون در همه آموزشگاه‌های آلمـان شرقی اجباری است، و کار ترویج زبان روسی در همه کشورهائی که اکنون تحت نفوذ ویا سلطهٔ دولت‌شوروی است مانند مجارستان و رومانی بهمین منوال است، ودر کشورهای بظاهر خودمختار هم که با نامهای ترکمنستان و تاجیکستان وآذربایجان وارمنستان و گرجستان وحتی لیتوانی واستونی و غیره در شوروی تشکیل شده اولویت مطلق با زبان و خط روسی است. پس از انقلاب‌اکتبر در بخشهای مسلمـانـ‌نشین (یعنی غالباً ایرانی) قفـقـاز و ترکستان، خط لاتینی بجای خط اسلامی به‌مردم تحمیل شد. ولی پس از مدتی الفبای سریلیك Cyrillique که به‌خط یونانی شبیه‌تر است، و خط زبان اصلی اسلاوها یعنی سلاون Slovon است و خط ویژه‌ی کشور روس نـژاد شوروی است در آن مناطق معمول گردید، یعنی یك گام دیگر در راه روسی‌کردن ایرانیان‌و ترك‌ها و بازماندگان سغدی‌ها ودیگر مسلمانان برداشته شد.

روس‌ها پیوسته کـوشش می‌کنند هرگـونه پیوند معنوی کشورهای اسیر را با ایران در همهٔ این کشورها که به‌ظاهر نیمه استقلالی دارند قطع کنند. باین منظور

در دانشگاهها دانشهای اساسی به زبان روسی تعلیم میشود، و فرهنگ روسی که از عنوان و مزایای فرهنگ ملت غالب برخوردار است، گسترده میشود و موسیقی و هنرهای فلکریك محلی، برای حفظ ظاهر تشویق میشود. ولی برای اینکه جنبهٔ ویژهٔ موسیقی قفقازی که بازماندهٔ موسیقی کهن ایرانی است، از میان برود روسها اشعار بسیاری از نواها را از ترکی به‌روسی برمی‌گردانند و ترانه‌های ترکی را به‌زبان روسی می‌خوانند تا آثاری که اختصاص به‌مردم ایرانی‌نژاد قفقاز داشت با آثار روسها مشترك تلقی شود. از سوی دیگر افراد ملت ایرانی و مسلمان قفقاز که شاید رود ولگا[1] را بعمر خود حتی یك بارهم ندیده‌اند سرودهای کارگران کرانه‌نشین ولگا را که بزور بازو و به‌کمك طناب، کشتیها را پیش می‌برند و با آهنگ‌های غم‌آلوده روسی آوازهائی می‌خوانند، فرا می‌گیرند و بتدریج ترانه‌های بیگانه را خودی میدانند. درحالیکه از دریای پیوسته آشفتهٔ خزر و ستیغهای پربرف و مه‌گرفتهٔ کوههای قفقاز در سرودهای مردم نامی برده نمیشود.

***

در شماره اخیر مجله‌ای که به‌نام «روسیه شوروی» La Russie Soviètique به ۲۵ زبان گوناگون (حتی تازی و ترکی و چینی...) بمنظور تبلیغات چاپ میشود، نوشته شده بود که رئیس دانشگاه ترکمنستان گفته است، که باید در آینده کوشش کنیم که دانشها را بزبان ترکمنی به‌دانشجویان تعلیم کنیم، و روسی را کنار بگذاریم. این‌گونه سخن‌ها در نظر سران کشور شوراها خیانت است

۱ـ رود ولگا در ادوار باستانی «اتیل» نامیده میشد.

زیرا که این گروه معتقداندکه روسی زبان طبقهٔ کارگران جهان است، و وظیفه همهٔ کسانی که به‌مرام کمونیسم گرویده‌اند اینست که در گسترش آن بکوشند و بدانند که هواخواهی از زبانهای محلی کمك به ارتجاع بین‌المللی است و جنبهٔ ضدانقلابی دارد.

یکی از دوستان دانشمند نگارنده (م. ب.) که چندی در تاشکند[1] مهمان دولت شوروی بود می‌گفت کودکان ایرانی یا ترك‌نژاد که در کوی و برزن بازی می‌کردند به‌زبان روسی سخن می‌گفتند.

***

بهرحال لازمه سوادآموزی که در کشور شوروی با سرعت بی‌نظیری پیش رفته است، و بی‌شك یکی از مهمترین دست‌آوردهای انقلاب آن کشور است، گسترش نفوذ زبان روسی است. این عامل مانند موشك‌های غول پیکر و باتری‌های توپ معروف به ارغنونهای استالین Orgues de Staline از عوامل ریشه‌دواندن قدرت دولت شوروی از یك‌سو، و از میان بردن تدریجی زبانهای محلی و روسی ساختن مردم این سرزمینها از سوی دیگر است.

امپریالیسم شوروی همزاد دیگری به‌نام مسیانیسم Messianisme دارد. به‌این معنی، نژادگسترش‌طلب روس با داشتن پهناورترین کشورها پیوسته چشم به‌سرزمینهای دیگران‌دوخته و به‌جای اینکه به‌آبادی سرزمین‌های بی‌کرانی که در اختیار دارد بپردازد پیوسته آرزوی تصرف

۱ـ تاشکند همان شهر چاچ است که کمان‌های آن شهرت داشت، کند یا کت هم واژه فارسی است و بمعنای آبادی و جایگاه است و درنام‌های شهرها مانند سمرقند، اخسیکت خوقند، خجند تکرار میشود. فردوسی گفته: خروش از خم چرخ چاچی بخاست...

مناطق جدید و خانه‌های ملل بیگانه‌را در دل می‌پروراند.

مسیانیسم روسی هم برای مـوژیك‌های دشت‌های پهناور روس نقش راهنمائـی و رهایش ملل دیگـر را قائل است. روش سنتی روسها در همهٔ ادوار ایـن بوده که خود را نجات دهندهٔ گروههای انسانی، در هرجا کـه باشند بداند و برای رهائی مـلل از گمراهیها و بدبختیها زمین‌هایش را تصرف کند.

زبان فارسی و نیمزبانها

اما دربارهٔ نقش زبان فارسی و زبان‌ها بطور کلی و نیم زبانها و لهجه‌های رایج، درساختن‌کشور و یگانگی افراد ملت‌ها باید گفت:

نگارنده ایـن سطور عقیده دارد کـه اگر امروز کشوری به‌نام ایران در خاورزمین مسلمان وجود دارد، باید گفت که این کشور پایداری خود را مرهـون زبان فارسی و ادبیات درخشان و کم‌نظیر آن میباشد.

زبان و شعر و نثری‌که درطول چندین‌قرن باهمکاری همه گروههای ایرانی بوجود آمده حساسیت ویژه‌ای در مردم ایران بوجود آورده که با حساسیت ترکی و عربی و هندی فرق دارد.

هرایرانی که چند بیت از شعر فردوسی و یا نثر سعدی را می‌شنود تأثـرات روحـی و جهـان‌بینی و اندیشه‌های خود را در آن گفته‌ها باز می‌یابد، و آشنائی است که صدای آشناتری به‌گوشش می‌رسد.

ادب فارسی به‌واکنشهای فردی و گروهی ایرانی شکل‌داده و از مجموع افرادگوناگون این‌سرزمین کهن، امتی واحد بوجود آورده است. چندین قرن در چادرهای کوچ‌نشینان ایرانی یعنی شاهسون و کرد و قشقائی و در

خانه‌های اشراف و بزرگان کشور شاهنامه با آهنگ خوانده میشد و اشعار آن داروئی بود که مردانگی و دلیری و پایداری را به شنوندگان تلقین میکرد. گلستان و بوستان سعدی در سراسر آسیای نزدیك (و شایدهم دور) مانندکتاب‌های‌دینی، پایه تعلیم و تربیت کودکان بود، و هیچ مرد باسواد در قفقاز و ترکستان و عثمانی نبود که از گفته‌های بزرگان ادب ایران کم یا بیش چیزی حفظ نکرده باشد.

آذربایجانیان درطول تاریخ‌خودرا ایرانیانی‌متفاوت از ایرانیان دیگر ندانسته‌اند و خود را همواره شریك سرنوشت مردم ایران و سهیم در خوشیها و پیروزیها و شکست‌های مردم ایران دانسته‌اند.

زبان مردم ماد مانند مردم‌پارس ریشه آریائی داشته است. زردشت پیامبر راستین ایرانیان به احتمال قوی در کرانهٔ دریای چیچست[1] یعنی‌دریاچه شاهی دیده بجهان گشود. در دوران ساسانیان مردم ایران زردشت را آذربایجانی می‌دانستند، وآتشکده آذرگشنسب جایگاه مقدس دین زردشت و محل تاجگذاری پادشاهان ساسانی در تخت سلیمان آذربایجان واقع بوده است. رستم فرخزاد سردار سپاهیان ایران که در جنگ با بیگانگان کشته شد آذربایجانی بوده است[2]. بزرگان آذربایجان که در سراسر تاریخ با اشغالگران و متجاوزان

۱ـ نام دریاچهٔ شاهی که امروز دریاچهٔ ارومیه به‌آن گفته میشود. گاهی دریاچه شاهو، گاهی کبودان و در روزگار کهن چیچست گفته شده، در نزهت‌القلوب حمداله مستوفی نام چیچست دیده میشود.

۲ـ متأسفانه برخلاف آنچه که می‌گویند شاهنامه آخرش خوش است، آخر شاهنامه بسیار ناخوش و اندوهبار است. آری شکست ایرانیان و تفصیل کشته شدن رستم فرخزاد آنچنانکه فردوسی گفته با تأثر درونی واندوهی ژرف توأم است. باید آخر شاهنامه را خواند و دیدکه این شاعرمسلمان و مؤمن چه مایه در شکست ملت ایران رنج می‌برده.

شمالی و غربی جنگیده‌اند همیشه درصف سپاهیان‌مدافع ایران جا داشتند و هرگز برای دفاع از مرزهای کشور عثمانی و یا روسیه تزاری یا شوروی جنگ افزار به دست نگرفته‌اند. آری آذربایجانی پیوسته با عثمانی ترك زبان و روسیه مسیحی، به‌نفع ایران در صف سپاهیان ایران جنگیده است.

***

شاه اسمعیل با گروهی از سپاهیان ایرانی که پاره از آنان طالش و کرد بودند و از نظر عده شاید از یك چهارم سپاهیان ترك کمتر بوده‌اند جنگید و با اینکه سلاح آتشی در اختیار نداشت از غرش توپهای لشکر عثمانی که برایش تازگی داشت نهراسید و تمام روز را با عده‌ی کمی که در اختیار داشت با سپاهیان عثمانی پیکار کرد.

بامداد روز پس از جنگ که دلیری ایرانیان در مقابل عده‌ای بیشتر سپاهیان ترك بی‌اثر ماند سلطان سلیم معروف به (یاوز) پادشاه عثمانی خواست سران سپاه ایران را که اسیر شده بودند ببیند. سرداران ترك گفتند ما از آنان کسی‌را اسیر نکرده‌ایم. سلطان‌سلیم گفت یقیناً همهٔ آنان مانند پادشاهشان از میدان جنگ گریخته‌اند.

در پاسخ وی گفته شد نه‌همهٔ سرداران ایرانی در جنگ کشته شدند. سلطان به‌تماشای کشتگان رفت و دستور داد آنانرا با احترام به خاك بسپارند... و گفت حیف نیست که پادشاه چنین جنگاورانی مردی گریزپا باشد؟

***

عقیدهٔ کسانیکه در بیرون از مرزهای ایران، تصور می‌کنند که مردم آذربایجان چون بزبان ترکی سخن می‌گویند میتوانند آرزوی زندگی جدا و اندیشه جدا و فرهنگ جدا، یعنی جدا از توده‌ی مردم ایران برای خود داشته باشند، با منطق تاریخ و مقتضیات جغرافیائی سازگار نیست.

اگر کسانی برای توجیه طرز اندیشهٔ خود متوسل به‌این اصل بشوند که هرقومی حق دارد که سنتهای ملی خود را محترم شمارد یعنی بزبان مادری سخن بگوید و درس بخواند، در اینصورت میتوان پاسخ داد که سنت قوی‌تر و پایدارتری در آذربایجان وجود دارد که مردم آذربایجان بزبان ترکی سخن می‌گویند ولی‌فارسی رازبان کتابت و فرهنگ خود میدانند.

آری مردم آذربایجان بدون هیچ‌گونه اجبار و حتی تلقین و تبلیغ به‌زبان فارسی کتاب میخوانند و شعر می‌گویند و حتی نامه می‌نویسند.

باید توجه کرد که زبان ترکی زبانی است که در سیصد سال اخیر براثر همدستی عواملی که ایران پهناور دوران صفوی را تبدیل به ایران امروزی کرده، و بخش‌هائی از ایران را بریده و ضمیمه کشورهای دیگر نموده بوجود آورده است، رواج یافته است.

***

ترکستان که در طول تاریخ پر ماجرای ایران با وجود همه جنگها و آشوبها پیوسته سرزمینی ایرانی بوده، و زبانهای ایرانی مانند سغدی و خوارزمی و

فارسی در آنجا رواج داشته، براثر رخنهٔ گروهی از ترك زبانان سلجوقی، و ازبکان بیابان‌گرد، و رسوخ تدریجی در شهرها، کیفیات نژادی منطقه تا حدی عوض شده است، و در سرزمینی که روزگاری رودکی‌ها و دقیقی‌ها کتاب‌های کهن پهلوی را به شعر دری در می‌آوردند و زبان دری را به‌مردم غرب و جنوب ایران یاد می‌دادند، امروز زبان ازبکی که از طرف روسها تقویت می‌شود به فارسی نیمه‌جان شهرهای بخارا و سمرقند به‌زحمت اجازهٔ نفس کشیدن می‌دهد. در حالیکه همان زبان ازبکی هم آهسته آهسته در مقابل زبان روسی در حال پس‌روی است، و قیافهٔ ترکستان و شهرهای آن اکنون در حال عوض شدن است. دولت شوروی در کنار شهرهای باستانی اسلامی و ایرانی آنجا شهرهای‌روسی با جمعیت‌هائی که از مناطق دور دست روسیه کوچ داده میشوند تأسیس می‌کنند.

***

مردم ایران و افغانستان باید بدانند که در جهان امروزی اگر زبان ابزار گفتار گروه انبوهی از مردم متمدن نباشد نمی‌توان به‌گسترش وپایداری آن‌امیدوار بود. اگر در افغانستان زبانهای ازبکی و فارسی و لهجه‌های‌گوناگون‌منطقه‌نورستان و پشتونستان، همه‌زبان ملی گروهی که به‌آن زبانها سخن می‌گویند اعلام گردد، تصور اینکه همه و یا بخش مهمی از دانش‌ها و ادب جهان امروزی مثلا به زبان پشتو و یادیگر زبانهای محلی تدوین و نشر گردد تصوری است باطل. در آلمان غربی درسال ۱۹۷۷ تعداد ۴۶۰۰۰ جلد ودرآلمان‌شرقی ۷۰۰۰ و در اتریش در حدود ۶۰۰۰ و در سوئیس حدود

۴۰۰۰ جلد کتاب بزبان آلمانی منتشر میگردد. با این همه زبان و مردمی که به‌آن زبان سخن می‌گویند خود را از خطر رسوخ زبان انگلیسی مصون نمی‌دانند. زیرا که زبان تا تکیه‌گاهی در میان مردم یك منطقهٔ پرجمعیت نداشته باشد نمی‌تواند به‌بقای خود امیدوارباشد. زبان انگلیسی زبان مشترك انگلستان و امریکای شمالـی و کانادا و استرالیا و بخشهائی دیگر از جهان است. زبان آلمانی اگر می‌تواند در مقابل زبان انگلیسی پایداری کند علت آن علاوه برفرهنگ دوستی ملت آلمان یکی هم اینست که شمار کسانی که به‌زبان آلمانی آشنائی دارند از صد میلیون تن تجاوز می‌کند. آیا چندسال باید منتظر بود تا متکلمان پشتو بتوانند درهرسال ۶۵۰۰۰جلد بلکه پانصد جلد کتاب علمی چاپ کند.

***

در روسیه شوروی طبعاً کتابهای اساسی مربوط به دانشها و هنرها بـه‌زبان روسی تـألیف میشود. البته کتابهائی که از نظر مصالح منطقه یا مسلك در یکی از مناطق غیرروسی نشر آن مفید تشخیص داده شود ترجمه آن کتاب‌ها بزبان‌های محلی نیز فراهم میشود.

در اروپا قرنها پس از سقوط امپراطوری رم زبان لاتینی زبان تألیف و ترجمه بود. دلیـل پاپداری زبـان لاتینی پس از آنکه دولت رم که پایگاه اصلی آن زبان بود منقرض گردید این بود که زبانهای محلی مـانند آلمانی و فرانسوی هنوز زبـان کتابت نشده بـود و مطالبی که به زبان آلمانی نوشته شده بود تا روزی که لوتر Luther تورات را به زبان آلمانی ترجمه کرد برای گروه کمی قابل فهم بود. در حالیکه‌لاتینی براثر نیروئی

که در روزگار شکوهمندی دولت رم بدست آورده بود زبان همه لایه‌های باسواد امپراطوری و همه‌ی جهان متمدن بود.

در ایران هم باید توجه داشت که درطول قرنها همهٔ گروه‌های ایرانی، اگر زبان تکلم‌شان یکی از شاخه‌های زبان فارسی یا فرضاً ترکی بوده همه با میل زبان فارسی را زبان کتابت و تمدن و شعر و ادب دانسته‌اند.

در پایان دوران صفوی بی‌شك در آذربایجان زبان ترکی در حال گسترش بوده ولی در همین سرزمین ترك زبان، زبان علم و ادب و کتابت زبان فارسی بوده. هیچ زوری از طرف هیچ مقامی برای تحمیل این وضع بکار نمی‌رفته. پادشاهان و شاهزادگان قاجار، ریشه ترکمنی داشتند، ولی همه مروج زبان فارسی بودند. فتحعلی‌شاه اگر پادشاه بزرگوار و عظیم‌الشان نبود، شاعری بالاتر از حد متوسط بود. پادشاهان دیگر هم گاه و بیگاه (مرتکب) شاعری می‌شدند و بهرحال خود را جانشین شهریاران گذشته ایران میدانستند. جلال‌الدین میرزا تاریخ پادشاهان ایران را به فارسی بی‌تکلف و روان و با پرهیز از کاربرد واژه‌های تازی تألیف کرد و به «نامهٔ خسروان» نام نهاد.

کردها

در میان سپاهیان شاه اسماعیل کردها فراوان بوده‌اند و این کردها هرگز خود را جدا از ایرانیان دیگر فرض نکرده‌اند، با اینکه کوهستانهای سخت و کم‌گذرگاه سرزمین‌شان مانع از آمیزش کردان با ایرانیان دیگر شده است. همین دشواریهای رفت و آمد این منطقهٔ زیبا را بصورت محفظهٔ یکی از شاخه‌های کهن زبانهای ایرانی، و رخت

و ریخت و عادات و راه و رسم‌های ملی درآورده است.

وضع جغرافیائی کردستان مانعی در راه تشکیل شهرهای بزرگ و جوش خوردن مردم این منطقه با مناطق دیگر ایرانی شده و در نتیجه لهجه‌های گوناگون در آنجا بوجود آمده. ولی بی‌شك اگر همه کردهای روشنفکر و درس خوانده خود را کرد می‌دانند منتسب بودن‌خودرا به نژادو کشورایران نیزصمیمانه قبول‌دارند.

در کشورهای دیگر خاورزمین هم کردها تا حدی به پیوندهای زبانی و نژادی با ایرانیان توجه‌دارند. یك تن مهندس فرانسوی که مدتی در عراق کار کرده و سپس به‌ایران آمده در ایران چندین سال در ساختمان یکی از سدهای مهم صادقانه خدمت میکرد، چون به اوضاع کردستان عراق تاحدی آشنابود وکمی زبان‌کردی می‌دانست و مردی کنجکاو و فرهنگ‌دوست بود، به من گفت وضع زندگانی داخلی کردهای عراق با عربها بکلی متفاوت است. محیط زندگی آنان از هر حیث همانند محیط زندگی ایرانیان است و حتی در بسیاری از خانه‌های کردهای عراق مانند خانه‌های ایرانی، کتاب‌های شعر فارسی مانند حافظ و فردوسی می‌توان یافت...

ایرانیان کردها را ایرانی، و شاید ایرانی‌تر از اقوام دیگر ایرانی می‌دانند. زیرا که اولا زبان کردی یکی از شاخه‌های اصیل زبان ایرانی است و با زبان تازی و ترکی هیچگونه خویشاوندی ندارد. دوم اینکه کردها در تمام طول تاریخ مدون ایران با دیگر مردم ایران همزیستی داشته‌اند. کردهای عراقی و گروهی از کردهای ترکیه اگر به‌دولت‌هائی غیر از ایران باج‌میدهند چون خطوط مرزی در گذشته تا حدی جنبهٔ تئوریك

داشت، و مانع رفت و آمد تابستانی و زمستانی و کوچ گله‌دارها از گرمسیر به‌سردسیر و بالعکس نبود، بیشتر کردهای همسایه خود را به‌صورت ناخودآگاه وابسته به‌ایران می‌دانستند و با کوههای سرسبز و چراگاههای آن انس و آشنائی داشتند. رفتار دولت ایران با کردها اگر گاهی باکمی‌خشونت همراه‌بود بهرحال‌جنبهٔ‌تبعیض نداشت. زیرا که دولت ایران در طول قرنها دولتی‌قاصر و خواب‌آلود بود که رویهمرفته به‌جز آگاهی‌هائی که از وضع چند شهر بزرگ مانند اصفهان و تبریز و شیراز داشت از وضع بخش‌های دیگر ایرانی بی‌خبر و از طرز اندیشه مردم سرزمین‌های دوردست و از عادات و خواسته‌ها و مقتضیات اقلیمی و مذهبی آنان بی‌اطلاع بود. قدرتی نداشت تا امنیت ایجاد کند، و یا روش حکومت خود را بر مردم تحمیل کند. وسائلی نداشت تا برای دردهای مردم درمانی فراهم کند، و از دشواریهای زندگی چیزی بکاهد. همه مردم ایران به‌استثنای گروه انگشت‌شماری که از دستگاه دولت و هرج و مرج طاری برآن بهره میبردند بافقر و بدبختی و بیماری‌و بی‌فرهنگی دست به‌گریبان بودند. کرد و ترك و گیلك و طبری و گرگانی بار بی‌نظمیها را یکسان بردوش داشتند، وضع بخش‌هائی هم که براثر اقدامات خشونت‌آمیز و یا فریبکاری‌های دولت‌های بیگانه از ایران جدا شد، چندان بهتر نبود.

بخش شرقی ایران یعنی افغانستان زمانی استقلال یافت، ولی معنی استقلال این بود که گروهی نوآمده، مدعی پادشاهی شدند. وجود چندتن ندیم و وزیر و امیر پرتوقع‌و خودکامه‌ی تازه به‌دوران رسیده، دردی از دردهای مردم را درمان نکرد. همکیشان و

هم‌نژادان کرد هم در درون کشورهای همسایه ایران رنج کشیدند و ستم دیدند و هربار که از حقوق انسانی دم زدند بجای تفاهم با قلع و قمع و بمب آتش‌زا روبرو شدند.

ملت ایران معتقد است که در طول قرنهائی که کردها در دامن مادر گاهی نامهربان و غالباً غفلت‌زده یعنی دولت و دستگاه اداری ایران زندگی کرده‌اند جز در مواردی که بیگانگان برای پیشبرد مقاصد و اغراض خود بازار زندگانی ایرانیان را بدست خود ایرانیان آشفته ساخته‌اند، زندگی‌شان بدتر از زندگی ایرانیان دیگر نبوده است.

زبانهای محلی

کردها مانند همه ایرانیان باید زبان فارسی و ادبیات گرانقدری را که میراث نیاکان بزرگوار ماست گرامی بدارند و در ترویج و گسترش آن بکوشند. ولی معنای بزرگداشت زبان فارسی این نیست که کردها و مردم دیگر شهرستانها زبان محلی را فراموش کنند.

زبانهای محلی جزء ویژگی‌های هرمنطقه است که باید محفوظ بماند و محترم شمرده شود، ولی این روش نباید مانع از ریشه‌دواندن وگسترش غائی زبان‌فارسی که عامل اصلی وحدت ملت ایران است بشود.

زبانهای محلی مانند ترکی آذربایجانی و کردی زیبائی‌هائی دارد که برای مردم محل قابل درك است. حفظ این یادگارهای گرانبهای ادوار کهن از نظر ملت ایران‌اهمیت‌دارد. ولی‌اینکار باید با درایت‌ودقت‌خاص انجام پذیرد تا زبان‌های محلی راه نفوذ بیگانگان را در کشور باز نکند.

در فرانسه برای موارد مشابه قانونی بنام قانون دیکسیون Dixionne وجود دارد که از یك سو موجب ترویج زبان اصلی کشورکه فرانسه‌است می‌گردد و از سوی دیگر دوام زبانهای محلی را تأمین مینماید.

باید دانست‌که لازمهٔ زندگی درآغوش یك‌دودمان یا یك جامعه از یك‌سو برخورداری از مزایای انفرادی و اجتماعی دودمان و جامعه است، و هرکس حق دارد به نام عضویت یك جامعه یا یك دودمان مصراً برابری و امکان بهره‌کشی از همه مزایای گروه را بخواهد، و در مقابل از چندویژگی محلی که جنبهٔ بنیادی در سازمان جامعه ندارد چشم بپوشد. به‌این معنی که نمی‌توان مدعی شد که گروهی از مردم یك کشور در همهٔ زمینه‌های زندگی اجتماعی و ملی راه مستقلی برگزینند. رخت و لهجه و عادات و کیش و زبان ملی متفاوتی را ترویج نمایند و خود را از توده‌ی اصلی ملتی جدا بدانند، با داشتن و تمایلات و گرایشها و آرزوها و بیم‌های ویژه‌ی خود مدعی یگانگی با توده اصلی‌کشوری باشند.

کسی‌که شکست ایرانیان را در جنگ با بیگانگان مانند ترکان وتازیان پیروزی خود بداند، و یا از سیطرهٔ چنگیز و دودمانش برایران‌اظهار خرسندی‌کند، و ارزش کوشش‌های مردم ایران را در دوران صفوی در راه تأمین تمامیت ارضی‌ایران و بیرون راندن‌بیگانگان یعنی‌روس و عثمانی و ازبکان را از سرزمین نیاکان به‌بهانهٔ اینکه از سران دولت در آن دوره کارهای ناشایست سرزده بی‌ارزش بداند، چگونه میتواند مدعی ایرانی‌بودن‌باشد.

***

در بزرگداشت خسروانوشروان دادگر همهٔ

نویسندگان تازی و پارسی متفق‌القول هستند و در این باب حدیث‌های بسیاری از سران بزرگوار دین مقدس ما روایت شده است که ظاهراً دلیلی برای رد و جرح و بی‌اعتبار قلمداد کردن آن وجود ندارد. این زمامدار که در مدت نسبتاً دراز پادشاهی خود از نظر مساعد قاطبهٔ مردم یعنی اجماع‌امت Consensus برخوردار بود مدتی است از طرف گروهی بمناسبت درج افسانه کشتار مزدکیان جنبهٔ محبوبیت ملی را از دست داده و عنوان دادگر او به بیدادگر تبدیل شده‌است در حالی که لازمهٔ قدرت در خاورزمین تشبث به‌کارهای خشن و غالباً ناسنجیده بود. ولی اگر برای جنبه‌های مثبت و منفی کارهای وی ترازنامه درست کنیم یقیناً جنبه‌های مثبت بر جنبه‌های منفی خواهد چربید، بویژه‌که گناهانی که بر وی نسبت داده می‌شود جنبه‌قطعی ندارد.

تاریخ هر کشوری از لایه‌های گوناگون (مانند لایه‌های زمین‌شناسی) از مواد مشابه ولی با ترکیبات مختلف تشکیل یافته. زمین‌ها و سنگ‌ها خواه خروجی، و خواه آبرفتی، تابع خواسته‌های مردم نبوده بلکه تابع عوامل مربوط به‌فعالیت‌های کوهها و رودها و چین خورده‌های زمین است. سرنوشت آدمیان اینست که برروی مناطق مختلف کرهٔ زمین زندگی کنند و تاریخ خود را که ساخته و پرداختهٔ جبر زمان و حوادث مستقل از تمایلات آدمیان باشد آنچنان که هست بپذیرند، و اگر توانائی دارند تاریخی درخشان‌تر و روی‌دادهای افتخارآمیز بیافرینند وگرنه به جنگ اشباح مبهم وآمیخته به‌افسانه‌های گذشتگان رفتن سودی ندارد. آدمیان زنده میتوانند سرنوشت خود و دیگران را عوض کنند ولی مرده‌ها هرچه بوده‌اند تاجهان جاودانی برپاست عوض

نمی‌شوند. شاید صلاح آنان و ما دراین باشد که آنان را هرجا که به‌خاك سپرده شده‌اند بگذاریم به‌خواب ابدی ادامه دهند. آیا بهتر نیست که ما که از داوری درباره زندگان عاجز هستیم، مردگان را به‌حال خود بگذاریم.

ایرانیان مانند گروهی کشتی نشستگان هستند که با همهٔ اختلافات ظاهری مقصد سرنوشت مشترك دارند، این گروه همه باهم به بندر مقصود خواهند رسید و یا همه باهم دچار طوفان و آشفتگی دریای بی‌کران زمان خواهند شد. کشتی را درمیان امواج سرکش دریا نمی‌توان به بخش‌های جدا ازهم تقسیم کرد و هر بخش را در جائی فرستاد.

***

در دورانی که لشکریان مغول که افراد ترك حتی تاجیك (ایل شده) در میان آنان فراوان بود، مانند سیلی که از کوه سرازیر شود سراسر کشور بی‌دفاع کشور ما را فرا گرفت. در روزهای کشتار جمعی، به‌زبان و لباس مردم توجه نکردند، و هرکس را هرجا که یافتند اعم از ترك و تاجیك از دم تیغ گذراندند. سپاهیان غز که خراسان را ویران کردند، و لشکریان امیرتیمور که سیستان را درهم کوبیدند و آبادیهای بزرگ را تبدیل به‌توده‌های خاك و شن کردند، محتملا حنفی بودند و مسلمانان ایران را بی‌آنکه به‌حنفی و شافعی بودن آنان توجهی بکنند قتل عام کردند.

***

بیگانه‌ای که به‌نام خویشاوندی نژادی و یامذهبی و یا زبانی دام برسر راه مردم می‌گذارد تاروزی که سرزمینی

را تصرف نکرده قیافه تملق‌آمیز و دوستانه و حاکی از دلسوزی در قبال مردم مناطقی که در صدد تصرف آنست میگیرد، ولی پس از رسیدن به هدف قیافه عوض میشود. تفاوت لهجه و پوشاك و عادات بومی و سوابق و وابستگی‌های نژادی در ردیف معایب و نواقص اخلاق قرار میگیرد، و سرانجام دولت اشغالگر درصدد شست و شوی مغزی و حذف حافظهٔ تاریخی مردم و بی‌ارزش ساختن مفاخر گذشتهٔ آنان برمی‌آید و از ایرانی تمام‌عیار قفقازی و ترك نیمه‌کاره میسازد.

کسانی که درصدد تغییر پاره‌ای از عوامل زندگی مشترك ایرانیان هستند باید درنظر بگیرند که مسلم نیست که هرتغییری نتیجه خوب در برداشته باشد. چه بسا که آدمی دورنمای درخشانی را درافق‌دوردست‌می بیند و در عالم خیال جهانی افسانه‌وار پراز اوهام وتصورات برای خود می‌سازد واز خانه و کاشانه وهمه‌ی عواملی که تار و پود زندگی را تشکیل میدهد دل برمی‌کند، دل به دریا می‌زند و آهنگ سفر می‌کند، ولی غالباً بمقصد نمی‌رسد، و اگرهم رسید می‌بیند که سایه‌ها و روشنی‌هائی که در کرانهٔ دور از دسترس او گاهی پیدا و گاهی پنهان می‌شدند جز فریب و افسون چیزی نبوده و زمین و آسمان در همه‌جا یکرنگ است و در زیر آسمان کبود تازه‌ای وجود ندارد.

***

در خارج این ملاحظات که جنبهٔ عاطفی دارد، بیم این میرودکه نژاد فراموشکار و بی‌وفای امروزی آنچنانکه از سرزمینهای پهناور از دست رفته و خویشاوندان و برادران بیگانه شدهٔ این کشور کهن‌سال یادی نمی‌کنند...

و از اینکه فردوسی شاعری تاجیك، و عنصری و سنائی گویندگان افغانی، وابوعلی سینا فیلسوفی عرب یا ترك نامیده شوند، آشفته نمی‌شوند... نژادی که به‌کودکان بی‌گناه ومسلوب الارادهٔ خود بی‌آنکه‌کوچکترین ضرورتی ایجاب کند و بصرف تصور اینکه کودکان اگر آموختن زبان بیگانه را در دوران خردسالی آغاز کنند در سالیان بعد همه مثلا زبان انگلیسی را مانند برناردشاو والدس‌هکسلی حرف خواهند زد و یا شاید در ادارات اصل‌چهار (که سالهااست‌منحل‌شده) شغلی‌بدست‌خواهند آورد، از چهارسالگی زبان انگلیسی را همراه زبان مادری یاد می‌دهند، وفرزندان‌خودرا بدو زبان «بیسواد» بار می‌آورند... مردمی که درمدتی‌کمتر از سی سال همه مظاهر زندگی ملی و بومی خود را از یاد برده و مظاهر زندگی دنیای مغرب زمین را بشکل سطحی پذیرفته حرکات ولهجه‌های‌مردم‌محلهٔ‌مونپارناس پاریس یاهارلم امریکا را سرمشق خودساخته بکودکان خود جامهٔ سرخ‌پوستان و یا گاوچرانان غرب دور امریکا را می‌پوشانند و با نامهای قهرمانان دروغی سینمای فرنگ بیش از نام پهلوانان‌داستانهای زیبا و پرشکوه ایرانی‌آشنا هستند... کسانیکه از آرایش زندگی داخلی نیاکان خود یعنی اتاقهای منقش و فرشهای رنگارنگ و نقشهای بی‌نظیر پارچه‌ها و قلمکارها و منسوجات دیگر و طرحهای بدیع ظروف سفالی و فلزی درمدتی کمتر از چهل سال دست کشیده زیباترین تالارها را درهم‌کوبیده و تزئینات سنگی و چوبی آنرا تحویل کهنه فروشان حریص داده و بجای آن عمارتهای شیشه‌ای می‌سازند و در درون آن در تابستان و زمستان از گرما و سرما می‌ترکند... مردمی که تزئینات سفره‌های ایرانی و غذاها و جزئیات درجه

دوم زندگی را که هرکدام مظهر یك دنیا ذوق بود و مقتضیات اقلیمی و اقتصادی کشور آنرا بوجود آورده بود متروك ساخته و تقلیدهای ناقص از طرز خوردنیها وآشامیدنیهای خارجی را جایگزین آن کرده‌اند... آری این ملت بمحض اینکه زبانهای محلی را جانشین زبان مشترك ایران یعنی زبان فارسی ساخت ریشهٔ فرهنگ و سواد مشترك را از ایران خواهد کند و فرهنگی بی بنیاد و سطحی را در مدت کوتاه جانشین آن خواهد ساخت.

***

با اینکه همه مردم ایران بهرزبانی که سخن می‌گویند ایرانی هستند و همه مردم زمین از ترك و بلوچ و کرد و گیلك همه خود را بصورت مبهم مالك این سرزمین و وارث مفاخر آن از انوشروان دادگر تا فردوسی و امام غزالی و ملا صدرا و شاه عباس و حافظ و سعدی و مجلسی می‌دانند، و از شکستهای مردم ایران در نهاوند و کرانه‌های آمو و ساحل رود ارس هنوز رنج می‌برند بااین‌همه هنوز حس‌کامل ملیت‌که‌امروز عامل اصلی پیشرفت گروههای انسانی است در مردم‌کشورما نضج نگرفته یعنی هنوز همه ایرانیان توانائی‌کافی برای‌اینکه همه پیش‌آمدهای جهان را با محور ایرانیگری بسنجند و نتیجه‌گیری نمایند پیدا نکرده‌اند. مردم ایران درست نمی‌دانند که سهم ایران در تمدن جهان امروزی چیست، و اگر معجزی رخ بدهد و در نتیجه آن دفعتاً موازین عدل و داد در جهان امروزی حاکم گردد در داخل مرزهای قانونی‌کشور ایران‌حدود حقوق و وظایف و مسئولیتهای فرد ایرانی چیست! دولتها تا چه‌حد حق دارند بنام مردم ایران سخن بگویند و تعهد قبول کنند و امتیازات برای

خودی و بیگانه قائل شوند؛ بهای آزادی گفتار و کردار و پندار چیست، و ملتی‌که از این سه نعمت محروم بماند، چه نعمتهای دیگری را از دست می‌دهد و یا بدست نمی‌آورد. مردم ایران نمی‌دانند که سرزمینی که امروز ایران نامیده می‌شود زمانی کشور پهناوری بوده که همسایگان گرسنه‌چشم و متجاوز شرق و شمال و غرب و جنوب بخشهائی از آنرا تصاحب کرده‌اند وچشم به باقیمانده‌ی آنهم دوخته، و به بهانهٔ زبان یا مذهب و یا عقاید سیاسی، حقوقی برای خود در آن قائل هستند.

اگر فرهنگ و خط و زبان باید مقاصد و هدفهائی داشته باشد بنظر بنده فوری‌ترین ومهمترین همه هدفها، ایرانی ساختن همهٔ ایرانیان از راه آموزش زبان فارسی است. اگر زبان ترکی درپاره‌ای از نقاط ایران معمول شده و گسترش پیدا کرده عامل شیوع آن چندین سده فرمانروائی گروهی بیگانه بوده که سدهای مرزی کشور را درهم‌شکسته، خانهٔ ما را اشغال کرده و به نیروی شمشیر حکومتهائی درمرکز تمدن ایرانی بوجود آورده‌اند و براثر چندین سده فرمانروائی زبان خود را جایگزین زبان ایرانیان کرده‌اند. عقیده نگارنده براین است‌که آنچنانکه اشغالگران بیگانه زبان خودرا با فشار و زور در کشور ما مرسوم و رایج ساخته‌اند بادلایل روشن که خوشبختانه بسیار فراوان هم هست باید بمردم سرزمین آذربایجان روشن کرد که زبان فارسی یا یکی ازشاخه های آن درگذشته زبان‌مردم آن سامان‌بوده و زبان ترکی در دورانی به‌آن خطه تحمیل شده‌که تعصب نژاد و زبان مطلقاً وجود نداشت و مردم بیسواد هرلفظی راکه برای گذراندن‌کار خود درکارهای مربوط بمعیشت وتماس با دستگاههای دیوانی مفیدتر می‌دانستند فرا

گرفته بکار می‌برده‌اند. مردم تبریز در دوران فرمان‌روائی پادشاهان مغول بزبان تاتی سخن می‌گفتند. زبان تاتی سابقه تاریخی وادبی زبان فارسی و یا قدرت‌معنوی زبان عربی و یا نیروی مادی زبان ترکی را دارا نبوده و در نتیجه تبریزی تات زبان که می‌توانست با یادگرفتن چند فعل وادات ربط ترکی و مقداری لفظ فارسی و عربی منظور خود را بزورگویان روز بفهمانـند، طبعاً دنبال این راه آسان را گرفته نیم زبان خود را از دست داده و زبان ترك زبانان را پذیرفتـه، همچنانکـه در مستعمره‌های شوروی مردم کشورهای اسیر باشتابزدگی زبان روسی را یاد می‌گیرند.

مردم ایران اگر بخواهند در آینده هم آنچنانکه در گذشته بوده‌اند ملتی گردن فراز و قوی و شایسته احترام باشند و جای خود را در ردیف ملتهای پیشاهنگ تمدن دوباره بدست بیاورند، باید پیشامدهای ناگوار تاریخ خود را پیوسته بیاد داشته باشند. مردم بی‌جنبش و راکد نمی‌توانند از مزایای زندگی که چیزی پیوسته در حال تغییر است همیشه برخوردار باشند. اگر ما درگذشته منکوب ومغلوب مللی‌ازخودکمترشدیم، ودین وبخشی از فرهنگ و زبان واستقلال خود را از دست دادیم، بدلیل این بود که از گذشت زمان و دگرگونیهای اندیشه‌ها و روشها غافل‌ماندیم و از خطرهائی‌که از شمال وشرق و جنوب‌غربی ایران‌متوجه این‌کشور بودنیندیشیدیم. مثلا در دوره حکومت ساسانیان تصور کردیم که شکوه و جلال ظاهری دستگاه می‌تواند سدی در مقابل مطامع برهنگان سخت‌جان جنوب‌غربی ایران وسواران بیابانگردتاراجگر شمال شرقی بشود.

غلیان اندیشه‌ها و کشمکشهای دینی و ظهور دین

آورانی مانند مانی و مزدك و شیوع دین مسیح در غرب ایران و تماس ایرانیان و آشنائی آنان با اندیشه‌هـای حکماء روم شرقی تا حدی دلیل این بود، که مردم ازشکل باستانی زندگی ومعتقدات دینـی و اجتماعـی خسته شده‌بودند وراه‌نوی‌رامی‌جستند. بدبختانه‌پیشوایان‌دینی ودیگران نتوانستند اهمیت موقع و مقام را دریابند، و برای جوش و خروشی که گذشت روزگار در افکار مردم بوجود آورده بود، ارزشی قائل بشوند. در نتیجه بزرگان دین و دولت، بجای اینکه نگران آینده باشند، به‌گذشته اندیشیدند، و سکه‌های از جریان بیرون رفته و راه و رسم‌های منسوخ را بزور بمرم تحمیل کردند. بدیهی است چنین دستگاهی نمی‌توانست تحولی را کـه فشار روزگار قهراً بوجود می‌آورد خود ایجاد کند...

فرمانروایان ساسانی از تشریفات پوسیده قـدیم دست نکشیدند و بخـواستهای دینـی مـردم، کـه بـا نیازمندیهای آنان کم و بیش هماهنگ بود جـواب رد دادند و مفاخر گذشته را سد راه پیشرفت بسوی آینده ساختند. مثلا خط بی‌منطق پهلوی و راه و رسم بی‌سر و ته آنرا که بزرگترین مانع گسترش فرهنگ بود عوض نکردند. نهضت‌های دینی‌دوران ساسانی‌را که دلیل رشد مردم و باصطلاح فرنگی Crise de croissance بود عصیان تلقی کردند و با زور دستگاه دولت، زوری‌که تصور می‌کردند ابدی و تغییرناپذیر است درهم کوبیدند و مدتها کـار اصلی دستگاه دولت کافرکشی، و بقول فرانسویهـا Chasse aux sorcieres گردید و سازمان تفتیش عقـایدی کـه برای جلوگیری از بسط نفوذ دین مانی و مزدك درست شده بود حتی در دوره خلفای عباسی هم بنام (شرطة‌ـ الزنادقه) دوام یافت.

بدیهی است دین زردشت که در آغاز کار بارقهٔ فروزانی بود که در تاریکی قرنها درخشیده بود براثر نفوذ عظیم روحانیان و مؤبدان بی‌فروغ شد، و طبعاً نتوانست در مقابل حرکتی که از غرب ایران برخاسته بود پایداری کند. ایرانیان شکست خوردند وسران دولت و پیشوایان دینی یکسره نابود شدند و همراه آن سروری و بزرگی ملتی کهن سال درهم نوردیده شد و آنچنانکه شاعر گفته... سپری شدنشان خسروانا... نتیجهٔ این حوادث این بود که سرانجام از ایران دوره ساسانی جز پاره‌ای خاطره‌های درخشان، و چند افسانه‌ی دلکش، و در و دیوار کاخهائی که بدست مهاجمان درهم شکسته و دستخوش تاراج شد، چیزی برجای نماند، و قرنها مردم کشور با غارت منظم و پی‌گیر غارتگران شمال و جنوب غربی سروکار پیدا کردند. دراین حال ادبیات و نوشته‌های پهلوی هم بدلیل دشواریهای خط پهلوی که خواندن و گزارش آن صورت معما داشت بتدریج متروك و فراموش گردید و کتابها و نوشته‌هائی که تصادفاً دستخوش آتش و ریگ نشده بود بی‌خواننده ماند. کار متروك شدن نوشته‌های غیر دینی پهلوی، بجائی رسید که همین امروز هم گروهی مدعی میشوند که بزبان پهلوی ادبیات و شعر اصلا وجود نداشته است.

باز هم باید بیاد بیاوریم که پاره‌ای از اختلافات جزئی در فروع‌دین سبب شد که از دورهٔ صفویه باین طرف، همه ایرانیانی‌که درکرانه‌های رودآمو، و بخشهای خاوری ایران‌کنونی زندگی میکردند خودرا نسبت‌بدیگر ایرانیان بیگانه حس کردند، ودر غم و شادی و پیروزی و شکست خود را با آنان شریك ندانستند و به افسونهای جدائی که از طرف استعمارگران و طراحان جهان

استعماری، برای حفظ منافع سروران خود در گوششان خوانده می‌شد گوش فرا دادند ودر نتیجه از پیکرکشوری که میهن پدران و مادران و برادران و خواهرانشان بود جدا شدند، و بتدریج در توده عظیم کشورهای آزمند و حریص حل گشته وهمه آثار ایرانی گیری خود را یکی پس از دیگری فراموش کردند... و یا در حال فراموش‌کردن هستند. حتی در بسیاری از آن مناطق دینی را که کمی اختلاف در فروع آن باعث جدائی از هم‌میهنان و همکیشان اصلی شده بود، با اصل وفرع بیکباره از دست دادند ومساجد ومعابدشان بار دیگر آنچنانکه در دورهٔ مغولان پیش آمده بود خاصیت معبدبودن را از دست داد و یا دستخوش ویرانی گردید و یا بعنوان آثار تاریخی ملت ازبك و ترکمن و سرانجام روسی تبدیل بموزه و تماشاخانه گردید.

در دورانی که ما زندگی می‌کنیم تأثیر دوتیرگیهای دینی بکلی از میان نرفته ولی از اهمیت آن بسیار کاسته شده است. ولی عوامل دیگری‌مانند اختلاف زبان و رنگ پوست که در گذشته بی‌تأثیر بوده است در جهان امروزی اهمیت فراوان پیداکرده، ودر نتیجه هرجاکه ملتها زبان ودین واحد ندارند واز یك نژاد نیستند این اختلافها در ردیف عوامل آشوب در زندگی ملل قرار گرفته است و استعمارگران و جهانگیران ادوار گذشته که اکنون با نقابهای نو در صحنه سیاست جهانی پیدا شده‌اند ونقش حامی و پشتیبان ملل ناتوان را بعهده گرفته‌اند برای اخلال در زندگی اقوامی که قرنها باهم زندگی کرده و هرگز برای عامل نژاد و زبان وحتی مذهب وکیش اهمیتی قائل نبوده‌اند ازاین مسائل بهانه‌هائی ساخته‌اند تا مردم کشورهای کوچك را به‌دسته‌های پراکنده و گوناگون

زندگی کرده‌اند، و خاطره‌ها و سرگذشتها و آرزوها و امیدها و بیمهای مشترك داشته‌اند واگر در آینده سرنوشتی بهتر در انتظارشان هست در درون همین مرزها ودر همین دشتها و کوهها و کویرها و آبدانیهای شمال و غرب و جنوب ومرکز فلات تاریخی ایران است.

مردم ایران باید در نظر بگیرند که ما در دورانی زندگی می‌کنیم که استقلال کشورها و آزادی مردم فقط در سایهٔ ملیت و یگانگی هدف‌های ملی قابل حصول است، و بدین دلیل به‌محض اینکه ملت‌ها با دشواری روبرو میشوند، هرچند هم مدعی داشتن عقاید پیش‌رفته و تئوری‌های جهانی باشند، همیشه برای دفع خطر به سوابق ملی و احساسات میهن دوستی متوسل میشوند. روسها در دوران جنگ بین‌الملل دوم برای پیروزشدن در جنگ با آلمان خاطره‌ی ژنرال‌های دوران خودکامگی مانند سوواراف و کوتوزاف و جنگ‌های میهنی دوران الکساندر اول‌را زنده‌کردند. عرب‌ها درپیکار بادشمنان از توسل به‌دین مبین که مایهٔ افتخارشان بوده دست کشیدند، وسوابق نژادی ملت عرب را ابزارپیکار قرار دادند. ملیت آنچنان نقش مهم در سرنوشت ملت‌ها بازی می‌کند که سیاهان مرکز افریقاکه تاریخشان جز قرنها دربدری و بردگی مطلبی برای گفتن ندارد، به‌سیاه بودن خودشان که نه عیب است و نه‌حسن، افتخار می‌ورزند و زیستن درمیان تاریکی‌های جنگل‌های استوائی و مانند اشباح بی‌هدف و نقشه زندگی کردن و برای ماه و آفتاب و ستارگان تبیره‌زدن و رقصیدن وسرودخواندن را فرهنگی قابل قیاس با همه‌ی فرهنگ‌های پیش‌رفته جهان می‌پندارند. در چنین دورانی سزاوار نیست که ایرانی هویت و تاریخ کشور را از یاد ببرد و

برای خوشامد گروهی نوآمده ارزش کارهای کهن را منکر گردد. قوم یهود در جهان امروزی که جهان پژوهش و جنبش ودانش وفن است به‌کمك افسانه‌های کتاب‌های مذهبی و بزرگداشت نوحه‌سرائی‌های دوران اسیری، و دربدری، و با بهره‌گیری در تاریخ مشوش قومی پیوسته گریزان و هزیمت زده و رنج دیده برای خود حماسه می‌آفریند، و از افراد رنگارنگ ملتی که هرگروه کوچك آن رنگ نژادی متفاوت از دیگری را دارد و فرهنگی ویژهٔ منطقهٔ خاستگاه خود یعنی فرهنگ آلمانی و روس وانگلیس و عربی را به‌میهن نوساخته خود به‌ارمغان آورده‌اند، توانسته است‌وطنی برای خود اختراع کند و پاره‌ای از آداب و قوانین باطل شده‌ی دوران فراعنه را به‌جهانیان عرضه کند.

آیا در چنین وضعی افراد و آحاد ایرانی که در تاریکترین ادوار زندگی آدمیان روشن‌ترین و فروزان‌ترین اصول مذهبی آن دوران را به‌جهانیان عرضه کرده و سازمان سیاسی واداری درخشان و عظیمش مورد اعجاب و تحسین مردم ادوار کهن بوده... و پس از پذیرفتن دین اسلام با صمیمیتی بی‌همانند در راه بزرگداشت آن کوشیده و بخش شگرفی از فرهنگ اسلامی را پایه‌گذاری کرده و بزرگترین دانشمندان و حکماء و شعرا و هنرمندان و نگارگران و معماران مسلمان را در دامن خود پرورش داده است..... آیا چنین کشور و چنین ملتی باید خود را مقهور مللی بداند که پیوسته ریزه‌خور خوان فرهنگ و تمدن و دانش وی بوده‌اند و به‌قصاص غفلت‌و کجروی چند زمامدار دوران اخیر که‌در تشخیص‌وظائف‌خود تقصیرهای مسلمی از آنان سرزده، همه کسانیرا که در طرح و بنیان

گذرای کشور دیرپای و پر ازمفاخر، سهمی داشته‌اند، محکوم سازند وعوامل اجتماعی دیروزرا باتطبیق باموازین امروزی سنجیده و ناهموار معرفی نمایند و غرور ملتی کهن‌سال را جریحه‌دار کنند؟

باز هم دربارهٔ زبان آذربایجان

دربارهٔ زبان مردم آذربایجان، گفته‌هایی از دانشمندان ایرانی و تازی در صفحات پیش به‌اجمال آورده شد و فراموش شد که از سفرنامه اولیا چلبی که خود ترک‌زبان بوده سخنی به‌میان آورم، و چون مدرک مهمی است شرح کوتاهی دربارهٔ مطالب مربوط به‌زبان آذربایجان از آن نقل میشود.

سفرنامهٔ اولیه چلبی

اولیا چلبی که جهانگرد ترک مردی دانشمند، و با ذوق و کنجکاو بود سفرنامه‌ای نوشته که برخلاف بسیاری ازسفرنامه‌های‌مردم‌خارزمین‌که غالباً به مطالب شخصی و کلیات و جزئیاتی از زندگانی خود در سفر می‌پردازند، مطالب دلکش و سودمند و دقیق، دربارهٔ طرززندگانی‌مردم وویژگی‌های‌شهرهای‌شهر اعم‌اززبان وپوشش‌و خوردوخوراك وحتی‌ارقام درآن فراوان است.

در سفرنامهٔ اولیا چلبی مطالبی دربارهٔ زبان مناطقی که از آنجا گذشته دیده میشود که حاکی ازتغییر زبان‌گفتگو در آذربایجان و بخشی از قفقاز است. اولیا چلبی دربارهٔ مردم نخجوان می‌گوید که زبانشان زبان دهقانی است. منظورش اززبان دهقانی‌معلوم نشد.زیرا علاوه برزبان دهقانی اولیاچلبی از زبان‌پهلوی وفارسی هم نام می‌برد.

نمونه زبان دهقانی: یك، دو، سه، چهار..

خدا، پروردگار، نان، آب، گندم، ارزن، خواب، ماست، بیا، مرو، پسر، بگوی، کار، کوزه، هاوید، (هوید، بمعنای زین‌شتر)[1]، باها[2] (بمعنای آش‌ها).

ضمناً می‌گوید که در بیرون شهر، مغولان و ترکمنان هرکدام به زبان خودشان سخن می‌گویند.

اولیا چلبی تفصیل دیدارش را با خان تبریز با بیانی دلچسب وکمی طنزآمیز نقل می‌کند. خان برای‌خوش‌آمد مهمانهای سنی مذهبش دستور داده‌بود که‌مردم از سب چهاریارگزین، یعنی خلفای راشدین خودداری کننند. با اینهمه هنگامی که نامهٔ وزیر ارزروم، دفتردارزاده، را میخواند و به‌نام رسول اکرم می‌رسد همهٔ حاضرین مجلس به‌پا می‌خیزند. هنگامیکه او ازخلفای سه‌گانه نام می‌برد جمعی بلند میشوند ولی جمعی‌دیگر می نشینند تا معلوم شود که چندان ارادتی به‌آن سه‌تن‌که مقام‌خلافت یافته بودند ندارند. سپس می‌گوید با اینکه خان تبریز مردم را از توهین به‌نام پیشوایان سه‌گانه برحذر داشته بود، مردم به‌احترام فرمان خان نامهای ابوبکر و عثمان را باسکوت برگذار کردند. ولی‌هنگامی که نوبت به‌حضرت عمر میرسد، به‌قول چلبی دردسر آغاز میگردد، یعنی «حاشاثم حاشا» زبان‌درازی‌شروع میشود.

شهر تبریز که اولیا چلبی‌از آن بصورت «شهر‌عظیم و قلعه قدیم تبریز دلاویز» نام می‌برد در آن روزگار شهری پهناور و آباد و آراسته بود.

ولی افسوس که در نتیجه زمین‌لرزه‌های پشت سرهم آن شهرآباد که اولیا چلبی دیده بود خراب شد و آن همه مساجد زیبا و قصرها و خیابانهاکه وصف آن چندین

۱ــ فروهشتم هویدش تا به کاهل (از منوچهری)

۲ــ جوجه با، سکبا و شوربا.

صفحه بزرگ سفرنامه را دربرگرفته جز گنبدهای فروریخته ودیوارهای شکسته وقطعه‌های پراکنده‌ی کاشی چیزی باقی نماند.

مردم تبریز بقول اولیا چلبی در آن دوره خوش‌رو و سفید چهره بودند، ولی بیشتر اعیان و اشراف‌پیرو فرق‌ضاله(؟) بوده‌اند. چند هزار تن فصاد و طبیب و جراح و چشم‌پزشك در آنجا داروخانه و درمانگاه‌داشتند، ولی مردم را اعتماد چندانی برآنان نبود.

زبان ارباب معارف در تبریز فارسی بود. ولی اوشار (افشار)ها وطبقات ایل‌گونه لهجه‌ای داشتند که آمیخته‌ای از فارسی و ترکی بوده است.

خان تبریز در پذیرائی میخواسته با زور دوستانه و یا جملاتی زیبا مانند (برادر با جان برابر) اولیا چلبی را مجبور به باده‌پیمائی کند. ولی وی مقاومت می‌کند. گفتگوی‌خان با جهانگرد ترك بسیار شیرین و خواندنی است، ولی برای ترجمه آن در اینجا مجالی نیست...

دربارهٔ مردم مراغه میگوید این گروه در نهان پیرو مذهب حنفی هستند و زنان آنجا بزبان پهلوی گفت‌وگو می‌کنند.

***

ممکن است بعضیها به‌آسانی این مطلب را نپذیرند ولی چون جامعهٔ مردان از جامعهٔ زنان در آن روزگاران بشتر از امروز مجزی بوده تغییر زبان در میان زنان دیرتر انجام شده.

زردشتیان و کلیمیان تهران با اینکه درتهران امروزی زبان‌رازی که زبان تهرانیها بوده و فراموش شده این دو گروه یعنی کلیمیان و زردشتیان چون

جامعه‌ای جدا از جامعه‌ی مسلمان هستند زبان کهن را هنوز بیاد دارند و با آن سخن میگویند. آنچنانکه در روستاهای قفقاز یهودیان گویا با زبانی فارسی‌گونه حرف می‌زنند.

خوزستان

در باره خوزستان باید گفت اکنون گروهی عرب‌زبان‌درآنجا بصورت اقلیت زندگی می کنند، ودر حدود یك چهارم جمعیت آنجا را تشکیل میدهند، زبان رایج این استان در دوران‌های پیشین خوزی بوده است که‌زبان یکی‌ازشاخه‌های مردم آریائی‌نژاد آنجا بود. ولی درلایه‌های بالای‌اجتماع‌زبان فارسی رایج بوده ومثلا ابونواس شاعرغزل‌سرای فارسی گاهی جمله‌ای در میان اشعار عربی آورده که نه‌عربی است‌ونه‌جنبه زبان محلی‌دارد،و فارسی‌دری‌است (رجوع شود‌به‌مقاله استاد فقید‌مجتبی‌مینوی در‌مجله یغما). اکنون نام‌شهر اهواز‌را برادران‌عرب به‌عمد(احواز) مینویسندو در مجله‌های عربی که به‌هزینه دولتچه‌های عرب زبان کرانه‌های خلیج فارس در اروپا چاپ میشود، مدعی میشوند که احواز مرکز یك استان متعلق به‌ایران است که ۳۵۰۰۰۰۰ عرب آنجا زندگی میکنند! این ادعا به دودلیل بی‌پایه است: نخست اینکه شماره همه ساکنان خوزستان به‌سه‌میلیون‌تن بالغ نمی‌شود، دوم‌اینکه بطوریکه میدانیم همه خوزستانیان عرب‌زبان نیستند.

خوزستان در دوران هخامنشیان وساسانیان ازمراکز ایرانی‌گری بوده.

شهر مدائن و گندی‌شاپور و شوش در خوزستان و یا در مجاورت آن قرار داشت، اکنون هم عربی‌زبانان در آن سرزمین اقلیتی هستند که در چند قرن اخیر به‌تدریج از منطقه سواد کوچ کرده به‌ایران آمده‌اند، و چون این

گروه در دشتهای سرزمین اصلی چادرنشین بوده‌اند در دشتهای خوزستان هم زندگانی بدوی را ادامه دادند و در بیرون آبادیها منزل گزیدند. عرب‌زبانان خوزستان چون در بیرون شهرها زندگی‌می‌کنند ناچار نقش مهمی در زندگی منطقه برعهده نداشتند، ولی‌گاه بیگاه‌کسانی که هرگز گامی در راه آسایش مردم و آبادی منطقه برنمی‌دارند فریب‌خورده و باکسانی که دشمن آرامش ایران هستند، غافلانه هم‌گام شده‌اند. اکثریت مردم‌این منطقه که دامنه منطقه لرستان بشمار می‌آید از لرها یا فارس‌زبانان بومی و یا از مردمان مناطق دیگر هستند که به‌خوزستان آمده‌اند. عرب‌زبانان اقلیتی هستند که ایرانیان دیگر آنان را محترم میدانند و دوست میدارند بشرط اینکه این گروه که در سرزمین ایران زندگی میکنند خود را ایرانی حس کنند و فرهنگ ایرانی را فرهنگ خود بدانند.

***

در گذشته چون پیوستگی به‌آل‌وتبار پیامبر بزرگوار با ملیت ایرانی در یك جهت سیر می‌کرد و عامل زبان مانند امروز وسیله اعمال‌نفوذ بیگانگان‌نبود عرب‌زبانان این منطقه که شیعه بودند خود را ایرانی و رعیت دولت ناتوان ایران میدانستند، و همزیستی آنان با ایرانیان فارسی‌زبان هیچگونه دشواری دربر نداشت. بدبختانه پس‌از آنکه عثمانیها از عراق رانده شدند بارفتن‌آنان یك نوع نظارتی که ایرانیان در تعیین فرمانداران عتبات داشتند ازبین رفت.

ناسیونالیسم افراطی عربی که براثر تشکیل دولت نیمه‌کاره عراق همسایه جنوب باختری ایران به‌خشونت

وانحصارجوئی گرائید نام عروبه را برای نـژاد عرب و آمال و آرزوهای عرب اختراع کرد و در نتیجه منکر وجود بیش از یك میلیون تن ایرانی مهاجر و دومیلیون کرد و اقلیت‌های کوچك ترك و آسوری در این کشور نوزائیده شد و اقلیت سنی مذهب این کشور حق حاکمیت برای اکثریت شیعه آن سرزمین قائل نشد.

اقلیت خوزستانی که بیکی از فروع زبان عربـی سخن می‌گویند، باید درنظر بگیرند که در کشور ایران مهمانانی هستند که ایرانیان براثـر همت بلند و طبع سازشکار خود آنان را در مالکیت خانه‌ای که به‌آنجا وارد شده‌اند شریك می‌دانند. کشاورزی بهبهانی وبازرگان دزفولی، فرقی میان آنان با مردم شیراز و یـزد قائـل نیست و همه را به‌یك چشم نگـاه میکنند. ولی شرط ادامه روابط دوستانه میان ایرانیـان بومی و ایرانیان عربی‌گو اینست که عـربی‌زبـانان سعی کنند کـه با فراگرفتن فارسی و احترام به‌فرهنگ کشوری کـه در آنجا ساکن‌اند شریك باشند و زبان عربی آنان وسیلهٔ دوستی بیشتر ایرانیان با اعراب کشورهای دیگر باشند.

***

در سالهای نخستیـن قـــرن بیستـم انــدیشه گــرد آمــدن همــه افــراد یــك نژاد در زیـر پرچـم یــك دولت در میـــان بــرخـی از مــردم اروپا رواج یافت. روسها کوشیدند همه‌گروه‌هائی راکه‌بیکی از زبانهای اسلاو وسخن میگفتند ضمیمه امپراطوری‌روسیه کنند، باین گروه درآن دوران پان‌اسلاویست نام دادند. بدیهی است لازمه این کار مثله‌کردن امپراطوری اتریش وهنگری وقطع بخش‌های شمالی وجنوبی‌آن مثـل‌کشور

چك ها و اسلاو نها Slavon و روتنها Ruthene و بخش های دیگر از یوگوسلاوی و تصرف قطعی کشور لهستان بود. متأسفانه این نهضت بکلی یك طرفه بود، یعنی روسها همه سرزمینهای اسلاو را میخواستند تصرف نمایند، ولی از سرزمینهای غیر اسلاو هم رفع تصرف نمیخواستند بکنند. بلکه روز بروز بر دامنه نفوذ خود در کشورهای مسلمان آسیای مرکزی و ملل ترك نژاد سیبری و کشورهای کوچك کرانه بالتیك می افزودند، و در حقیقت به اشکالات زندگی مردم روسیه که در آن دوره ملتی عقب‌مانده و خرافاتی بودند می اندیشیدند.

نهضت پان‌ژرمانیستها که میخواستند همه ملل آلمان‌زبان را در کشوری واحد گردهم جمع کنند نهضت دیگری بود که تابع عوامل و مقتضیات دیگر بود. مردم آلمان در طول تاریخ گذشته‌ی خود بر اثر نداشتن سرحدات طبیعی با مطامع و یا سیاست همسایگان که صدای بخش‌های آلمانی به‌سودشان بود مواجه بود.

سیاست فرانسه که در سده‌های ۱۷ و ۱۸ قوی‌ترین و غنی‌ترین و پرجمعیت‌ترین دولت اروپا بود مبنی بر مانع شدن از تمرکز آلمانی‌نژاد بود و تقسیم آلمان به دو کشور خاوری و باختری و حکومت دولتهای چهارگانه در برلن دنباله همین سیاست است.

پان‌تورانیسم

بهرحال چون همه اندیشه‌های حق و یا ناحق اروپائی در خاورزمین دنباله‌روهائی پیدا میکنند، ترکهای عثمانی به‌نوبه خود «پان‌تورانیسم» را اختراع کردند و رؤیای یکی شدن همه ترکهای جهان از یاکوت‌ها و تنگوزهای سیبری و اویغورها و ازبکها و ترکمانها و ترك‌زبانهای قفقاز و ایران را در ردیف آمال ملی قرار دادند.

البته دولت همسایه ما ترکیه مدتی است از مقاصد دار و دسته پان‌تورانیستها صرف‌نظر کرده و با ایران روابط دوستانه و صمیمی دارد، و ترکان و ایرانیان دوام دوستی متقابل و آسایش و امنیت هردوکشور را از یزدان پاك خواستارند، با اینهمه بی‌مناسبت نیست که گزارش کوتاهی از عواملی که پس از جنگ جهانی اول در روابط دو کشور تأثیر داشته در اینجا به‌اطلاع خوانندگان برسانیم.

در آن دوران تنی چند از نویسندگان ترك با پیروی از مرام پان‌تورانیسم مدعی شدند که آذربایجان سرزمینی است که از روز اول ترك زبان و ترك نژاد بوده، و بی‌جهت از توده ملتهای ترك‌زبان جدا مانده و هم‌اکنون باید به‌گروه ترك‌های متحد شده اروپا و آسیا بپیوندد. از پرچم‌داران این‌گروه که میخواستند ترکهای ترکیه و ترکستان متحد شوند باید از روشنی بك و سلیمان نظیف نام برد. روشنی بك در یکی از روزنامه‌های مشهور عثمانی به نام «اطلاع» مقاله هائی در این‌زمینه می‌نوشت و به‌دولت ایران وملت‌ایران حمله‌میکرد. میگفت دولت ایران آذربایجان را استثمار میکند و به‌آنان اجازه نفس‌کشیدن نمیدهد. باید هرچه زودتر به‌کمك این‌مردم ستمدیده شتافت...

شور ایراندوستی

بطوریکه میدانیم پس از جنگ جهانی اول یك دسته دز دیرانیان از ایران مهاجرت کرده و در برلن انجمن‌ساخته بودند. دراین مجمع‌که شادروان محمد قزوینی و حسن تقی‌زاده و شادروان غنی‌زاده و شادروان رضازاده شفق عضویت داشتند و ناچار از مقاصد ترکان عثمانی خبردار بودند وازاینکه یك‌خطری نو، یعنی خطری غیراز

خطر روسیه و انگلیس ایران را تهدید میکند رنج می بردند. در پاسخ حملات روشنی بیك و سلیمان نظیف دوتن از این گروه یعنی شادروانان غنی‌زاده و رضازاده شفق رساله‌های کوتاهی به‌زبان ترکی اسلامبولی نوشته ودر ایران وعثمانی پراکندند. مطالب این دو رساله و مدافعات صمیمی نویسندگان‌آن از مردم ایران وکشور ایران و عواطف میهن‌دوستی که در درون این دوتن آذربایجانی موج میزد برای مردم امروزی ایران که غالباً خواب سخن گفتن و نوشتن به‌زبانهای بیگانه مانند، انگلیسی و روسی را می‌بینند قابل‌تصور نیست. ترجمه و مطالعه این قبیل نوشته‌ها برای جوانان امروزی واجب است تا ببینند که شور ایران دوستی در میان ایرانیان آنروز چه اندازه گسترش داشت، شوری که براثر دوام حکومت فردی در میان ملت ایران آهسته آهسته از میان رفته‌ویاکمترشده. عیناً مانند مجسمه‌های سنگی حاشیه‌ی بیابان‌های مصر که پیوسته در معرض فرسایش بادهای طوفانی بوده و در نتیجه شکل اصلی را از دست داده. یعنی از یك سوپایه‌ها در شنهای روان پنهان شده و سرودست و ملامح صورت در جهت وزش باد شکل گرفته و اثری که شور و عشق سازنده بوجود آورده بود اینك تبدیل به قطعه سنگ‌هائی شده که گوینده هیچ اندیشه و مقصدی بنظر نمیاید.

هنر زنده‌ماندن

نگارنده عقیده دارد که ایرانی بودن و ایرانی ماندن، و دوام احساس مبهم سهیم بودن در سرنوشت مردمی که بر روی پشته (نجد) ایران سالها برای زنده بودن و روشن نگاه داشتن مشعل فوزان تمدن، پیکار کرده‌اند «هنر» است، ودر این هنر مردم آذربایجان وکردستان واصفهان

و شیراز و کرمان همه باهم شریك هستند.

تصور میرود که اگر کلمهٔ هنر را برای زنده‌ماندن افراد ملتی در سرزمینی بکـار بردم این نظر حاکی از غرور بی‌جا و یا دعوی برتری نژاد ایرانی برنژادهای دیگر نیست و مـن می‌خواهم از معایب و نـواقص مسلم مردم ایران چشم پوشیده و دنبال هنرهای موهوم برای آن بگردم. ولی اگر بادیده انصاف به‌مجموع تاریخ و جغرافیای کشور ایران بنگریم می‌بینیم که نام ایران در دوران چند هزارسالهٔ تاریخ‌کشور بارها ازصفحه‌های تاریخ پاك شده و براثر حملات‌یونانی‌ها وغزان ومغول‌ها و روس‌ها بارهاآب از سر این مردم گذشته، ولی درست در هنگامی که تصور می‌شد این کشور با زندگی بدرود خواهد کرد، ایـن کشور فرسوده یکباره از میان آبهای خروشان دریای حوادث زنده‌تر وشاداب‌تر بیرون آمد، و زندگی از سر گرفت.

***

آری نگارنده دوام هستی این‌مردم مقاوم را در این سرزمین نامهربان، پس از همهٔ حوادثی که به‌خود دیده «هنر» می‌دانم و تازه کدام ملت هست که وجود خود را شاهکار هنر نداند. از اسکیموهای سرزمین‌های‌یخ‌زدهٔ شمال گرفته تا «پیگمه»ها یعنی‌کوتوله‌های مرکز افریقا همه چنین می‌پندارند که خداوند بسیط زمین را برای آنها گسترده و ابر و بادو مه وخورشید برای‌تأمین‌وسایل زندگی آنان درکارند. آری هیچ ملتی نیست که وجـود خود و ایل و تبار و تیره و نژاد و کشور خود را پایـهٔ اصلی آفرینش جهان ومقصد دائره امکان نداند.

در وندیداد هنگامیکه زردشت سرزمینهای ایران

باستان را یکی یکی میشمارد، میگوید که خداوند هر سرزمینی را برای ساکنان آن‌دوست داشتنی و شیرین خواسته.

پل‌والری نویسنده‌معروف فرانسوی می‌گویدکه‌ملل جهان مانند بازیکنانی هستند که هرکدام ورقهائی در دست دارند. بعضی‌ها برگهای برنده و به‌اصطلاح آتو-های بزرگ و فراوان دارند، دیگران یا آتو ندارند و یا اصلا ورقی بدست نگرفته‌اند. بااینهمه اینها درسرمیز بایك اندازه غرور و جدی تلقی کردن بازی می‌نشینند.

اگرملتی مانند یونان‌ورق‌همهٔ هنرجهان‌باستان و نام فیلسوفان نامدار مانند ارسطو و افلاطون و سقراط و یا هنرمندانی مانند پراکستیل و فیدیاس، و یا نام نویسندگانی مانند اشیل و سوفوکل و اری‌پید را بزمین می‌زند دیگری با غروری بیشتر ورق آتیلا و سرزمین-هائی را که در زیر سم اسب وی الی الابد بی‌حاصل شده، و چنگیز و قتل‌عام عجیب شهر جرجانیه‌ی خوارزم و نیشابور، و امیرتیمور و کشتار اصفهان و سیستان و شاید نام جلادان جنگل کاتین را روی میز بازی می‌چینند. حال از خود می‌پرسیم، ایرانی در سر میز بازی جهانی چه برگهای برنده را روی میز خواهد چید؟ آری هنر ایرانی دوام احساس ایرانی‌بودن است. هنر ایرانی در اینست که ایرانی در هنگام شکست و پیروزی اعتدال را مراعات می‌کند. ایرانی شاید پس از شکست خانه و کاشانه و ایل و تبار و کار و زندگی را رها کند و به بیابان سرنهد و پس از پیروزی کشوری را تصرف کند و مردم آنرا بنده و رعیت خود سازد. ولی‌همین مردم که از خانه و شهر خود می‌گریزند مقداری راه و رسم و اندیشه و سلیقه وذوق‌را باخودمی‌برند وهرکجا بروند

طرز برخورد با زندگی و عقاید ملی را تا حدی زنده نگاه میدارند. درحال پیروزی‌هم ایرانی به‌کشتار دسته‌جمعی مردم نمی‌پردازد و به‌اندیشه‌های‌مردم رو‌یهمرفته احترام قائل میشود. هنر دیگر مردم ایران اینست که آنچنانکه گفته شد درشرایط‌جغرافیائی دشوار، وباوجود حوادث تاریخی ناگوار ایرانی مانده و اگرهم در عروق مردم امروزی این کشور خون اعقاب و اخلاف داریوش جریان ندارد از نظر روح و روان، خود را ایرانی و همدرد گذشتگان میداند. از اینکه کورش جوانمردی کرده و پادشاهان و زمامداران شکست‌خورده را برخلاف روش بسیار جاری آنروز و کمابیش جاری امروز بردار نزد و یا در آتش نسوزاند وقوم اسرائیل را پس‌از قرنها از اسارت رهائی بخشید برخود می‌بالیم و از اینکه **خشایارشاه شهر زیبای آتن را آتش زد و شکست خورده و خائب و خاسر از آنجا برگشت آزرده میشویم** و تحت تأثیر شهامت و پهلوانی شاپور در محاصرهٔ شهر آمد قرار می‌گیریم. آمین مارسلن که خود حاضر معرکه بوده است می‌گوید شاپور با قدی بلندتر از همه سرداران و سربازان درمیان باران‌تیروزوبین‌لژیونرهای‌رشید رومی بی‌آنکه از خطر بهراسد جوانمردانه جنگید و ترس را به دل خود راه نداد. ما همه از سرنوشت نکبت‌بار شکست و مرگ سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که با همه رشادت نتوانست جلو سیل لشکریان مغول را بگیرد ناراحت میشویم.

ممکن است گفته شود که در هرکشوری سوابق تاریخی موجود است و داشتن احساس مشترك و ممتد در طی قرون منحصر بما نیست. این مطلب کاملا صحیح‌است و هیچ یك از ملل جهان ترجیح ذاتی بردیگران ندارد،

و برتریهای موجود نتیجه تأثیرات زمان و مکان است. با اینهمه نمیتوان منکر این مطلب شد که میان مصریان دوران فراعنه و مصریان امروز هیچگونه نزدیکی وجود ندارد و هیتی‌هائی که در آناطولی زندگی می‌کردند وجه اشتراکی باترکهای ترکیه‌ی امروزی ندارند و عراقیان خود را بابلی و آسوری حس نمی‌کنند.[1]

پاسداری گذشتهٔ ایران

از پدیده‌هائی که در اثر دگرگونی اوضاع در ایران به‌وجود آمده تصور کم ارزش شدن گذشته‌های ایرانیان و شك و تردید دربارهٔ یگانگی مردم آن، و عدم لزوم پاسداری از مرزها و قلمروها، و دارائی‌های مادی و معنوی مردم ایران است.

گروهی که شاید از دولتهای پیشین رنج دیده و از ترس آن دستگاه ستم‌پیشه خاموشی گزیده‌اند اکنون‌که بندهاازاندیشه‌هاوزبانها برداشته‌شده، چنین‌می‌پندارند که هنگام آن‌رسیده که همهٔ حساب کهنه‌های‌گذشته را با مردم ایران و تاریخ وسرزمین ایران‌وکیش‌ایرانیان پاك نمایند، محرومیتها وبی‌همتی‌های پیش‌آمده را به‌حساب گذشتگان بگذارند، نوشته‌ها و یادگارهای ادوار کهن‌را اگر با اندیشه‌های‌برخی‌از‌پیشگامان جنبش‌های چپ‌گرا و راست‌گرا هم‌آهنگ نباشند از سکه بیندازند، کتابها را از نام بزرگان شعر و ادب وسیاست ایرانی بپیرایند و همهٔ مسائلی‌راکه درطول‌سالیان درازدرکشور طرح‌شده یا نشده، با ملتی که اکنون خود را از یوغ فشاردستگاهی جابر آزاد حس می‌کند تصفیه‌نمایند. درحالیکه دوام‌این

۱ـ ضمیر مشترکی که افراد گروهی را درزمان ومکان باهم یکی کرده وقبایل راملتی واحد مینماید در میان آنان وجود ندارد در حالیکه ملت ایران همه در همهٔ ادوار تاریخ گاهی تیره و گاهی روشن خود ایرانی‌بودن خود را فراموش نکرده‌اند.

دگرگونیها و نتیجه‌گیری از آن، ایجاب می‌کند که همه با هم در اندیشه بازسازی کشور و تأمین آزادیها و تلقین اندیشه ایران‌دوستی یکدل باشند و توجه کنند که ایرانیان‌امروز درسرنوشت کشور نقش‌مؤثرو اصلی را برعهده دارند. انقلاب وظائف سنگین‌تر و دشوارتر برای هر ایرانی بوجود آورده است و معنای نهضت‌عظیم ملت ایران این نیست که بعضیها تصور کنند که اکنون هنگام تقسیم غنائم و یا مرده‌ریگ درگذشتگان و یا انتقام‌جوئی رسیده است. ما در دورانی زندگی می‌کنیم که گرگهای استعماری از بیغوله‌ها بیرون دویده و به نفع بره‌های رمیده شعار می‌دهند و می‌گویند سازنده جهان دشت و بیابان رابرای چرای گوسفندان آفریده نه‌برای ریاست و فرمانروائی شبانان. باید به‌بره‌ها آزادی داده شود تا بتوانند راه بیشه‌ها و صحاری را پیش بگیرند و هرجا خواستند بروند و چوپانان را از رنج دیده‌بانی و گرما و سرمای تابستانی و زمستانی رهائی بخشند.

شك نیست گرگانی که به‌بره‌ها جدائی از گله را توصیه مینمایند قصدی جز گرفتن و دریدن آنان را ندارند و سخن حق را در راه برآوردن مقاصد باطل به زبان می‌آرند...[1] مردم ایران میدانند که گرگانی که پیوسته برگرد این حظیره روانند[2] چه نیاتی را در سر می‌پرورانند، و اندرزها و راهنمائی‌های‌شان نقابی است که غرض‌ها و طمع‌ورزی‌ها را با آن میپوشانند، آری ایرانیان هنگامی موفق‌به‌پاسداری درمرزها وحفظ منابع ثروت و یادگارهای کهن و آثار نیاکان خواهند

۱ــ کلمة حق یراد به‌الباطل

۲ــ گرگ همیشه براین حظیره روان است (منوچهری)

بود، که بتوانند دگرگونی مبارك ایران را درمحدوده‌ی خواسته‌های مردم ایران دوست آشنا به‌وضع روزگار، نگاه دارند، و به‌فریب وافسون بیگانگان که‌گاهی‌هم‌از دهان خودیها بیرون می‌آید، گوش ندهند.

مردم ایران اگر وضع ناپسندی را که بروی تحمیل شده بود درهم ریخته‌اند مطلقاً برای این کار نبوده که ایرانی بودن بایستی فراموش شود ومردم‌خود را ازملیت ایران و فرهنگ و هنر ایران مستغنی بدانند، و جای را برای منش‌های کهن و یا نو که ره‌آورد بیگانگان و بازماندگان ادوار خودکامگی است باز کنند.

درطول چندین دهسال‌حکومت فردی که هدف اصلی دستگاههای آموزش‌وپرورش آن تجلیل از یك تن یا یك خاندان بود، و تاریخ ایران و مردم آن بعنوان ضمیمه‌ی ضروری برای بزرگداشت زمامداران روز تنظیم و یا تعلیم میشد، و از کوشش‌های مردم این سرزمین برای تأمین و دوام فرهنگ و زبان و سنت‌های کهن سخنی بمیان نمی‌آمد، و حتی پایه‌های میهن‌دوستی‌که در جهان امروزی تنها عامل مؤثر در تکوین و بقای ملیت است، روزبروز سست‌تر می‌گردید، و بجای آن اندیشه‌های بیگانه و سازمانهای اجتماعی دور از طرز فکر و نیازمندی‌های مردم ایران تعلیم داده میشد، ودرنتیجه گذشته‌های باشکوه کشور از یادها رفته بود. اما اکنون که عوامل زورگوئی از میان رفته به‌جای نقل‌سرگذشت راستین بزرگان ایران زمین، به‌ذکر کجرویهای پاره‌ای از زمامداران دوران باستانی قناعت میشود، گوئی در میان همه‌ی‌کسانی‌که در بخش‌های مختلف‌جهان‌فرمانهای ناروای خود را برمردم تحمیل کرده‌اند فقط ایرانیان بودند که بیدادگری را بنیاد نهادند و در جهان رواج

دادند. تازیان که براثر تأئید یزدان پاك و پیشوائی بزرگان دین تابناك، توانستند به‌سرزمین نیاکان مادست بیابند، جز درمواردی‌که سرداران تازی‌عاری از جنبه‌های مردمی[1]، بامردم منکوب ایران سروکار پیداکردند، رویهمرفته مردم ایـــران را شایستهٔ بزرگداشت می‌انگاشتند و از ایرانیان بویژه سران دوران ساسانی با احترام یاد می‌کردند.

ایرانیان نباید فراموش کنند که هیچیك از زمامداران ایرانی دوران باستانی در ستمگری و نژادکشی به‌پای مردانی‌مانندبرخی از عمال دوران اموی، همچون‌حجاج ابن یوسف، و یا مغولان و ترکان مانند چنگیز و تیمور و توقتمش وصدها نظائر آنان نمی‌رسد. داستان قتل‌عام مزدکیان کـــه بی‌شك افسانه بـــی‌سروتهی بیش نیست، بدبختانه در دست ایرانیان مازوشیست[2] یعنی خودآزار بهانه‌ای شده تا همه خدمات ایرانیان را بجهان تمدن و بویژه تمدن اسلامی منکر بشوند.

۱ـ مانند قتیبة ابن مسلم‌الباهلی

2– Masochiste

پایان گفتار

مردم آذربایجان و کردستان و مناطق همانند آن باید بدانند که از چند عامل که مردم کشوری را به‌هم می‌پیوندد، یعنی پیوندهای جغرافیائی و تاریخی و نژادی و مذهبی و اقتصادی و زبانی و فرهنگی، نمیتوان گفت کدام عامل مهمتر و اصلی‌تر است.

عامل جغرافیائی بی‌تردید عامل بسیار مهمی است، یعنی برای اینکه ملتی بوجود بیاید و ببالد و گسترش یابد، باید زمینی در اختیار تیره و نژادی که آهنگ همزیستی دارند باشد. ولی این عامل از همه عوامل دیگر ناپایدارتر و دگرگونی‌پذیرتر است. آری ملتی مانند ملت ایران میتواند سالیان در سرزمینی زندگی کند، زمین را بارور کند، آبادیها تشکیل دهد و تمدنی بوجود آورد. ولی کافی است که گروهی، یا مردی داعیه‌طلب و متجاوز، نقشه نابودی و یا الحاق آنرا در سر بپروراند و مانند مغولها و دیگران به‌مردمی آرام و آسوده بتازد، شهرها را ویران کند و از کشتگاههای آباد بیابانها بسازد، و یا مانند جهانگشایان چپ‌گرا دینها را بی‌ارزش فرض کند، زبانها را تغییر دهد و خطوط

مرزها را با رنگهای نو مشخص سازد.

***

وجود تاریخ مشترك هم از عوامل بوجود آمدن ملت‌هاست. بدبختانه تاریخ بشر جز یك رشته کشتنها و کشته‌شدنها و پیروزیها و شکستهای ناروا چیزی نیست. جنگ چیزی در ردیف تندبادهای کشورهای گرم است (Tornade). این‌تندبادهارا همدستی‌عوامل‌جوی به‌وجود می‌آورد. روزی چند هوا را منقلب می‌کند، باد با شدتی برون از حیطهٔ تصور می‌وزد، دریاها خروشان میشوند، موج‌ها پشت سرهم به‌کرانه‌ها هجوم می‌آورند، ولی پس‌از مدتی فریاد بادها فروکش می‌کند، و از صحنه‌سازی طبیعت چیزی جزخانه‌های ویران، کشت‌گاه‌های درهم ریخته، ومردمی پریشان حال چیزی برجای نمی‌ماند. ولی اگر طوفان در ویرانگری به‌جهانگشایان همانند است، با همه ویرانگریها دیگر احساس غرور نمی‌کند، تندیس خود را در چهارراههای شهرها نصب نمی‌کند. نام خودش را در صفحه‌های پرآشوب تاریخ ثبت نمی‌نماید...

بهرحال تاریخ آدمیان و هنگامهٔ کشت وکشتارهای جباران و پیشوایان مرامی که جز جابجاشدن ملل وسقوط و یا انحطاط تمدنهاو هدر رفتن و جانبازی‌های‌مدافعان باروهای شکسته سودی دربر ندارد، و چنین پدیده‌ای شایسته‌ی هیچگونه اعجاب و تجلیل نیست.

***

در موضوع نژادها هم آن قدر عقیده‌های متناقض گفته و نوشته‌شده است‌که نمیتوان‌معلوم‌کرد نژاد در چه

حد در سرنوشت ملت‌ها تأثیر دارد. ولی مسلم است که نژاد خالص در جهان وجود ندارد و هرجنگ و آشوبی هم به آمیختگی نژادها کمك می‌کند.

مذهب هم پدیده‌ایست که تابع نیروها، سیاست و عوامل اجتماعی است. بدیهی است تا روزی که پیروی از کیش در کشوری رواج دارد، عامل مذهب مهمتریـ، همهٔ عوامل در تکوین منش مردم و شخصیت ملل خواهد بود. ولی فراگیرترین کیشها مانند کیش کهن روم، و کیش ملی ایرانیان، و کیش هندوان در بخش عظیمی از هندوستان براثر حمله‌های کیش‌های تازه نفس‌تر از میان رفته‌اند.

فرهنگك مشترك

نگارنده این سطورعقیده داردکه‌تنها عاملی‌که درپایداری‌ملت‌هانقش‌اصلی را برعهده دارد، فرهنگك مشترك است. مردم آذربایجان فرهنگی دارند که با فرهنگك مردم ایران جززبان گفتگوی روزانه، جنبه‌های‌مشترك دارد. اندیشه ایرانی که اندیشه مردم شهرنشین و روستانشین و کشاورز و هنرور است با اندیشه مردم آذربایجان از هر حیث همانند است .آذربایجانی زندگی را دردرون خانه‌های محصور، بااطاق‌های پرنقش‌ونگار، بادرخت‌های سایه‌گستر یا بارور درکنار جویباری با آب‌های روشن مجسم میسازد، ودر صورت کوچ‌کردن از زادگاه خود مردم سرزمین‌های دیگر یعنی کاشی و یزدی و شیرازی را خویشاوند خود میشمارد. نقشه خانه و باغ و بازار شهرخود را درشهرهای‌دیگر ایران بازمی‌یابد. در خورد و خوراك و پوشاك و شوخ‌طبعی و توجه به گذرا بودن روزهای زندگی و بی‌اعتباری روزگار، خود را با دیگر مردمان ایرانی نژاد یکی می‌بینند. افسانه‌های

کهن ایران را از آن خود می‌پندارد. حافظ را شاعر دل خود، فردوسی را همسفر و رفیق رزمگاهها، سعدی را مشاور امین و بصیر خود می‌دانند. مجموع نثر و نظم فارسی اعم از کلیله‌ودمنه و گلستان ودیوان صائب و پنج گنج نظامی ودیوان خاقانی، هرکدام اثری مبهم‌ولی استوار در روحش برجای نهاده، وی مانند همهٔ ایرانیان که از مهاجمات دیگران رنج برده‌اند وزور شنیده‌اند و خانمان‌ها را بر بادرفته دیده‌اند از روزگار، درس‌مدارا با ستمگران را فراگرفته‌اند.

فرهنگ ایرانی شعر را غذای روح مردم کرده و هیچ ایرانی و آذربایجانی نیست که در هرگامی که در زندگی برمیدارد بیت مناسبی همراه آن نسازد. روزی بودکه‌کاروانیان با بانگ‌درای اسبها وشتران‌ترانه‌های فارسی می‌خواندند و امروز هم در پشت کامیونها و اتوبوس‌ها که کاروانیان امروزند، اشعاری دربارهٔ بی‌اعتباری زمان و خطراتی‌که مردم زندگی‌ها را تهدید می‌کند می‌نویسند.

ایران سرزمینی است که مردم آن درست در هنگامی‌که امیرتیمورشهرهای زیبا و باشکوه آنرا درهم می‌کوفت زیباترین غزلها را میسرودند. جهان گشایانی که با کشتار مردم بشهرها و آبادی‌های کشورما دست‌یافته بودند فرآورده‌های ایرانی، بافته‌ها وفرش‌های خانه‌های کشتگان را مایهٔ آرایش کاخ خود میدانستند، و هم‌اکنون قالی‌های بافته‌ی تبریز و جوشقان واصفهان و کرمان و هریس آرایش دهنده موزه‌های هنرهای زیبا در سرتاسر جهان است. نقوشی که هنرمندان و هراتی و سمرقندی و رازی و شیرازی آفریده‌اند هنوز

در همه‌جا مورد تقلید است و ایرانی در همهٔ سرزمینهای ناشناخته همواره به‌نقش‌های آشنا برمیخورد و طـرز برخورد خود و نژاد خود را در چند خط زیبا باز می‌یابد.

-۳-

اهم مراجع
مربوط به زبان آذربایجان

آذری یا زبان باستان آذربایگان

از احمد کسروی. چاپ پنجم. تهران. ۶۷ صفحه

روانشاد کسروی در موضوع مطالعه در زبان قدیم آذربایجان پیشرو همه کسانی است که در ایران دربارۀ زبان آذری به‌بررسی پرداخته‌اند. کتابش به‌چند زبان بیگانه ترجمه شد و نوشته‌اش راه‌گشای همه دانشمندانی است که علاقمند به تحقیق درباره زبان قدیم آذربایجان هستند.

در دورانی که رساله مرحوم کسروی منتشر شد، مطالب آن بسیار تازگی داشت زیرا که تا آنروز هرچه دربارۀ زبان آذری و گسترش زبان ترکی گفته میشد جنبۀ حدس و گمان داشت، مدارك فراوان بود ولی همه درکتاب‌ها ونوشته‌ها پراکنده. پیش از وی‌درباره‌زبان‌هائی‌که به‌صورت یادگار از دوران‌های‌گذشته باقی مانده بررسی نشده بود. دوبیتی‌های شیخ‌صفی‌الدین و اشعار کشفی و مغربی میان پژوهندگان ناشناخته بود ودرباره زبان‌هرزندوکرینگان‌وخلخال‌مطالعاتی‌انجام‌نشده‌بود، و باین دلیل میتوان گفت که استنباط‌های مرحوم کسروی در آن دوران جنبه کشف و کرامت داشت. ولی اکنون

مطالعاتی که بعد از آن مرحوم انـجام شده مفصل‌تر و دقیق‌تر است، ولی بهرحال معلوم نیست که اگـر آن مرحوم راه را نشان نـداده بود مطـالعات تاتی‌شناسی گسترش امروزی را می‌یافت.

از نکاتی که مرحوم کسروی به‌آن پی بـرده بود تبدیل حرف د به ر است آنچنانکه حکم‌آباد که محله و نشمین خود مرحوم بودبه‌هکماوار بدل‌شده، وده‌ها نظائر آن. ضمناً اگر گاهی هم تعبیرات دور از ذهن در نوشته‌هایش دیده میشد، مثلا درمورد قارقا بازاری که منطقه ناهمواری است در فاصله میان آذرشهر و مراغه، شاید هم به حق، تصور کرده که واژه قارقا از کراکیس‌یونانی می‌آید که بمعنی یکشنبه است.

گویش کرینگان (تاتی)

ازیحیی‌ذکاء - تهران - ۱۳۳۲ - ۶۵ص

کتاب آقای یحیی ذکاء کتابی بسیار کامل و عالمانه است. درآغاز کتاب اطلاعات عمومی دربـارهٔ سرزمین کرینگان که در منطقه قراجه‌داغ (ارسباران) واقع است، داده شده. سپس درباره زبان تاتی بطور کلی، و بعد درباره‌ی واژه‌ها و جمله‌های تاتـی به‌تفصیل بحث شده است.

تاتی وهرزنی - دولهجه از زبان باستان آذربایجان

ازعبدالعلی کارنگ - تبریز ۱۳۳۳ - ۱۶۰ص

شادروان کارنگ درگفتار نخست فصل اول، درباره آذربایجـان در سالهـای پیش از اسلام بحث کـرده و در پایان فصل نتیجه گرفته‌که تاپایان پادشاهی ساسانیان، زبان مردم آذربایجان شکل تحول یافته‌ی زبان مادی بوده

و ریشه آریائی داشته است وزبان ترکی تاظهور اسلام راهی به‌ایران و آذربایجان نداشته.

در فصل دوم نویسندهٔ دانشمند پاك درون فصلی بسیار فاضلانه و بی‌تعصب درباره عوامل شیوع زبان ترکی در آذربایجان و اصالت زبان فارسی و آذری درآن سرزمین فراهم کرده که هرکس بخواهد درباره تحول زبان در آذربایجان پژوهش کند از مراجعه به‌آن بی‌نیاز نخواهد بود.

زبان کنونی آذربایجان

ازدکتر ماهیار نوابی - تبریز - ۱۳۳۳ - ۱۴۵ص

جامع‌ترین و کامل‌ترین نوشته دربارهٔ زبان امروزی آذربایجان است. استادنوابی همه یا بیشتر واژه‌های معمول در زبان ترکی امروزی را بررسی کرده ودریافته که غالب واژه‌ها که ترکی فرض شده و به‌پیروی از روش عمومی زبانهای آریائی تلفظ ترکی گونه دارد از اصل آذری یا فارسی و یا عربی معمول در زبان فارسی است. این کتاب برای همهٔ کسانی که بخواهند دربارهٔ پدیدهٔ تغییر زبان آذربایجان و زبان امروزی منطقه در رابطه با زبان فارسی بررسی بکنند مأخذ کامل و گرانبهائی است.

خلخالی یك لهجه از آذری

از عبدالعلی کارنگ - تبریز - ۱۳۳۴ - ۱۳ صفحه

شادروان کارنگ، که امروز باید از وی به‌صورت دوستی از دست رفته یادکرد، مردی مسلمان متدین و ایرانی متعصب، و انسانی پاکیزه و دانشمندی کوشنده بود، دربارهٔ زبان آذری کار می‌کرد. شادروان کارنگ در

زبان روستای کجل که تاتی است و به‌آن در محل زبان خلخال یا سجل میگویند بررسی‌هائی کرده و گزارشی دقیق عالمانه در اختیار جویندگان گذاشته.

از زبان خلخالی چندواژه در اینجا می‌آوریم.

زمی بمعنی کشتگاه‌که هنوزهم درآذربایجان به‌همین صورت باقی است.

اشونا = امشب

درون = ارون

گردیسن = گردش

پیله = بزرگ (پیله‌پسر درگیلکی- پسر بزرگ)

گویش گلین‌قیه (هرزندی)

از یحیی ذکاء - تهران - ۱۳۳۶ - ۴۴ص

آقای ذکاء که‌اکنون در ردیف‌اول پژوهندگان دربارهٔ زبان آذری است، خود به‌روستای گلین‌قیه رفته و درمحل واژه‌نامه‌ی نسبةً جالبی از زبان آذری کهن فراهم کرده‌اند، درباره مردم گلین‌قیه می‌گوید:

جمعیت دیه در حدود ۳۰۰ خانوار و نزدیك ۳۵۰۰ تن می‌باشد. مردم گلین قیه از نظرصفا و راستگوئی‌در میان روستائیان آذربایجان انگشت‌نما هستند.

اینك چندواژه از زبان هرزندی:

آتا = پدر

دده = مادر

ویی = عروس (با Wedding انگلیسی مقایسه شود)

ویوه = عروسی

سوپه = کره‌خر (در تبریز این واژه بشکل سوپا معمول است)

گویش آذری

متن و ترجمه و واژه نامه‌ی رساله‌ی روحی انارجانی

پژوهش از رحیم رضازاده ملك - تهران - ۱۳۵۲ - ۱۸۸ص

مؤلف دانشمند این کتاب در راه شناساندن رسالهٔ مولانا روحی انارجانی حق سخن را ادا کرده و اثری بسیار مفید بوجود آورده. رسالهٔ روحی را بار اول شادروان عباس اقبال معرفی کرد (در مجله یادگار)، سپس استاد گرامی آقای دکتر محمد مقدم در دورهٔ کتابهای ایران کوده از آن بحثی آورد و اکنون در نتیجه کوشش‌های آقای رحیم‌زاده ملك رساله به بهترین وجهی در دسترس پژوهندگان قرار گرفته.

***

از استادان بزرگوار دیگر، استاد فقید سعید نفیسی نیز متن راطبع کرد واستادان ارجمند ماهیار نوابی وادیب طوسی هم برروی این رساله کارکرده‌اند.

اینك چند واژه از رساله انارجانی:

الاوجر = شعله‌ور ـ مانند دردجر تبریزی

انائین = ناآئینی ـ در تبریز بمعنی عجیب (در فرهنگ پهلوی به همین معنی)

انه‌شست = ناشسته ـ تبریزی انه‌شوش یعنی کودك دست‌وروی ناشسته در هنگام چاشت

ببك = مردمك چشم = تبریزی ببك

پخت = پهن ـ تبریزی پخت

فهلویات مغربی تبریزی

از محمدامین ادیب طوسی ـ مندرج درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز

شمس مغربی ازعرفا بوده‌ودر روستای امند ازمحال

رودقات متولد شده و درسال ۸۰۸ در تبریز درگذشته و باشیخ صفی‌الدین اردبیلی معاصر بوده‌است. درزبان شمس مغربی پاره‌ای ازالفاظ، با زبان باباطاهرعریان همانند است: مانند واج و واجیدن (یعنی ـ کلمه و گفتن). دانشمند پرکار گرامی ادیب طوسی بادقت زیاد ویژگی‌های زبان شمس مغربی را بررسی کرده و به‌نکات فراوانی توجه‌کرده. اینك‌یك دوبیتی‌ازمغربی:

منوگیتی بنداچ نیستی هست،
(مرا گیتی از نیستی هست نه‌کرده بود)
که بدیان و دلم جویای سرمست،
بنداجیان و دل نام‌نشانی،
که یان او ویانم عهد می‌بست (که جان من و جان او عهد می‌بست).

فهلویات ماما عصمت و کشفی به‌زبان آذری

از محمدامین ادیب‌طوسی ـ مندرج درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز

این دفترچه را دانشمند پرکارادیب طوسی فراهم کرده. آقای ادیب طوسی میگوید که سفینه‌ای بدست آورده‌ام که تاریخ اتمام آن ۱۱۲۵ قمری است. دارندهٔ سفینه آقای احمد تفضلی دانشمند متتبع است. در این سفینه اشعاری از کشفی نقل شده ودر آن‌گفته‌شده‌است که‌کشفی رابزبان رازی اشعار آب‌دار بسیار است.این کشفی اهل‌نمین از نواحی اردبیل‌بوده. بنظر میآیدکه‌در گذشته زبان‌های محلی یعنی فهلویات را زبان رازی یا شهری مینامیدند. بنظر نگارنده این رساله باین‌زبان‌ها «شهری» ازآن رو میگفتند که قبول زبان ترکی در آذربایجان از روستاها شروع شده و بتدریج به شهرها رخنه کرده و در حقیقت شهر آخرین سنگر زبان ایرانی

قدیم در آذربایجان بوده است. دوبیتی‌های متعددی از وی بزبان آذری باقیمانده.

در نسخه‌ای از روضات‌الجنان که‌متعلق به‌کتابخانه مرحوم ثقة‌الاسلام بوده واکنون دردست دانشمند ارجمند سلطان القرائی است گفته شده که ماما عصمت ازخاندان بابافقیه احمد اسپستی است.

چهرهٔ آذرآبادگان در آیینهٔ تاریخ ایران

تبریز - ۱۳۵۳ - ۳۳۴ صفحه

مجموعه‌ای است حاوی سپرده مقالهٔ تحقیقی و از جمله مقالاتی که به‌زبان آذربایجان اختصاص‌دارد عبارت است از: ۱) زبان آذربایجان نوشته منوچهر مرتضوی، ۲) سابقهٔ‌زبان‌دری درآذربایجان ازغلامحسین مرزآبادی، ۳) دو نمونه از زبان مردم تبریز در سده‌های هفتم و هشتم هجری. نوشتهٔ رشید عیوضی.

آثار و اسناد مربوط به‌زبان دیرین آذربایجان

نوشتهٔ دکتر منوچهر مرتضوی

تبریز - مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی - دورهٔ ۲۷ (۱۳۵۷)

صفحات ۳۴۵-۴۷۹

مقاله‌ای است جامع در معرفی و بیان سوابق موجود از زبان دیرین آذربایجان براساس کتب و متون و اسناد شناخته شده.

آذریگان

آگاهیهائی دربارهٔ گویش آذری

از دکتر صادق کیا - تهران - ۱۳۵۴ - ۵۲ ص (اندیشهٔ نیك - ش ۲)

مجموعه‌ای‌است سودمند ازسه‌مقاله: آگاهیهائی‌تازه از گویش آذری ــ واژه‌های آذری در لغت فرس و برهان

قاطع ــ کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس اسدی طوسی.
درین مقاله‌ها عــده‌ای‌از لغــات ومصطلحات لهجهٔ آذری به‌دست داده‌شده است.

گویش قوناق کندی ــ تاتی

از م. ا. حاجیوف ــ۳۴ صفحه (بزبان روسی)

در پیرامون شهر شماخی یعنی در منطقه شیروان چند روستا وجود دارد که‌در آنجا به‌زبان تاتی‌سخن‌می‌گویند. جمعیت‌این چند روستا در حدود ۱۱۰۰۰ تــن است. درپیرامون شهر باکو هم درچند روستا (شیوران‌مردکان...) هم بزبان تاتــی سخن گفته میشود و از قراری‌که از چند نفرمطلع شنیده‌شده در بسیاری ازکوه‌پایه‌های منطقهٔ قره‌باغ زبان تاتی هنوز زنده است.

چند واژه از زبان تاتی

ماه = اوشمه

کاسه = توس ــ در رضائیه: توسی

شت = در تبریزی شیت بمعنای بی‌مزه ودر زبان کاشان شید یعنی بی‌سامان

فلاخن = سوئینگ ــ تبریزی سوپنگ یاسوفنگ

عنان = نخده ــ تبریزی نوخدا

پیه = طویله ــ در تبریز هم پیه می‌گویند

زمی = زمین. هنوز در تبریز زمی بهمان معنی است.

زولك = پسر در کردی زوره

بینه = زمین (بینه‌ی حمام)

ازی = من ــ خود

در زبان پهلوی آزم و درآذری امروزی اوزم بمعنی من و خودم.

***

ضمناً باید یادآور شد که در دورهٔ چهارم مجلهٔ آینده (۱۳۳۸) چندگفتار با ارزش ومفید در ارتباط با زبان فارسی ووحدت ملی ایران به‌قلم‌مدیر مجله یعنی دانشمند گرامی آقای دکتر محمود افشار و شادروانان محمد قزوینی و سیدحسن تقی‌زاده خوانده‌ام ومطالعهٔ آن نوشته‌ها را توصیه می‌کنم.

***

منابع و مآخذ قدیمی که در آنها اشاراتی به‌زبان قدیم آذربایجان شده‌است ضمن صفحات ۱۰۳ـ۱۱۰ معرفی‌شده‌است. بطورکلی التنبیه‌والاشراف مسعودی، صورةالارض ابن حوقل، معجم‌الادباء یاقوت حموی (ذیل احوال ابوالعلاء معری)، الفهرست ابن‌الندیم (در نقل قولی از ابن مقفع راجع به‌لغات متداول درایران) و نزهةالقلوب حمدالله مستوفی فوایدی را دربر دارد.

ضمیمه

نامهٔ امیل بئر دربارهٔ لهجه‌های آذری

نقل از مجلهٔ آیندهٔ سال پنجم شمارهٔ ۴-۶ (۱۳۵۸)

جزو اوراق تقی‌زاده سواد ترجمه‌ای از مکتوب امیل بئر دربارهٔ مطالعاتش راجع به‌تاتی وهرزندی دیده شد. این مکتوب راامیل بئر (معلم زبانشناسی دانشگاه زوریخ) به‌محمد شایسته وزیر مختار ایران نوشته بوده و محمد شایسته سوادی ازآن برای‌تقی‌زاده‌ارسال داشته است. این کاغذ مربوط به‌یکی ازسالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲ می‌باشد.

نام این شخص به لاتین در نامه نیامده. در Imdex Islamicus دیده شدکه نام او E. Baer است ودومقاله از او یکی دربارهٔ روش لهجه‌های ایران براساس جغرافیای زبانشناسی (به‌ایتالیائی)، و دیگری دربارهٔ لهجه‌شناسی شمال ایران (به‌آلمانی) که متن‌خطابه‌های او در دوره‌های انجمن بین‌المللی شرقشناسی بوده در آن فهرست ذکر شده است.

(مجلهٔ آینده)

***

آرتور کریستن زن Arthur Christensen دانمارکی در «کن تری بوسیون آلا دیالکتولوژی ایرانین» Contribution à la dialéctologie iranienne متذکر گردیده که راجع به‌لهجهٔ آرین در آذربایجان هنوز مطالعاتی به‌عمل نیامده وضروری است که تحقیقاتی دراین مورد به‌عمل آید. دراثر این تذکر سال قبل عازم تبریز گردیدم. این جانب مصمم شدم که آنچه را که از زبان آرین دراین چندین سال اخیر از نفوذ زبان ترکی محفوظ مانده تعقیب نمایم. اطلاعاتی که‌در تهران ازطرف اشخاص مهم بخصوص جناب مستطاب آقای تقی‌زاده به‌این‌جانب داده شد مرا هدایت کرد و به‌راه انداخت.

درتبریز بزودی با اشخاصی مربوط گردیدم که از قراء هرزندی مابین مرند و جلفا بودند و زبان آرین را صحبت‌میکنند. جدی‌تر از همه قریهٔ گلین قویه زبان آرین را حفظ نموده است. پس‌از چند روز توقف در منازل سرکرده‌های قریهٔ مزبور توانستم یکهزار و پانصد لغت جمع‌آوری کرده و مطالعاتی راجع به‌اوضاع تمدن قدیم زراعت آنها بعمل آوردم. زبان این قریه که اهالی آن آنرا «هرزندی» می‌خوانند دارای صفات مشخصه است. این زبان با تمام زبانهای آرین که تابه حال کشف شده از نظر املاء اختلاف‌نشان می‌دهد. لیکن عدهٔ اشخاصی که این زبان را صحبت میکنند در این بیست سی سال اخیر ظاهراً کم شده است. درخود گلین قویه هم‌این زبان مشرف به‌موت است. علت آن‌اینست که اهالی این ناحیه بواسطهٔ روابطی که‌با قراء همجوار خود دارند مجبورند زبان ترکی را وسیلهٔ ارتباط خود قرار بدهند. اقدام ضروری که‌باید امروزبه‌عمل آید اینست که‌قبل از اینکه این زبان از بین برود با دقت

کاملی لغات آن جمع‌آوری شود.

ناحیهٔ دومی که‌در آذربایجان بواسطهٔ روابط شخصی جلب نظر مرا نمود خلخال در جنوب شرقی آذربایجان بود. این زبان نیز که اهالی آن آنرا «تات» می‌خوانند از نظر علم‌زبان فوق‌العاده جالب توجه‌است. عده‌ای که این زبان راصحبت میکنند به‌درجات زیادتر ازعده‌ای است که زبان هرزندی را صحبت مینمایند. این زبان در قراء دیگر خلخال خارج از حدود شاهرود ودر بعضی از قراء ناحیهٔ‌زنجان نیز صحبت‌می‌شود. این زبان قوی‌ترین تحملها را در مقابل نفوذ زبان ترکی نشان داده است وعلت آن اینست که روابط اهالی این ناحیه بیشتر با اهالی نواحی‌کوه البرز (گیلان‌و طالش) است که زبان آرین راصحبت میکنند. لیکن بطوریکه دیده میشود در این ناحیه نیز یك قریه بعد از دیگری در تحت نفوذ ترکی می‌رود. مثلا اهالی خمیس که‌در پنجاه سال قبل زبان تاتی صحبت میکردند امروز بواسطهٔ رابطه که با هروآباد که اهالی آن ترکی صحبت می‌کنند پیدا نموده است عموماً ترکی حرف می‌زنند.

برای چه باید زبان آرین‌رو به‌نیستی رود و جلوگیری از این زوال نشود. مگر این زبان برای ترقی زبان ملی ایران دارای اهمیت فوق‌العاده نیست. حقیقتاً باید طرق و وسائلی پیدا نمود که آنچه از این زبانها باقی مانده از نفوذ زبان ترکی محفوظ بماند.

بهتر از این‌نواحی طبیعتاً نواحی‌گیلان ومازندران است که این جانب از هروآباد بدانجا عازم گردیدم. این جانب مطالعاتی در اسالین[1] راجع به زبان طالش و در لاهیجان وسیاه‌کل راجع به‌زبان گیلکی و گالش و

۱ـ اسالم درست است (آینده).

زبان کردی و امارلا[2] ودر چم‌خاله راجع به زبان کردهائی که در آنجا اقامت دارند به‌عمل آوردم. در مازندران تحقیقاتی راجع به‌لهجهٔ تنکابنیها ورستم کلاهیها، در نزدیکی اشرف بابلیها وآملیها نمودم.

در طول مسافرتهائی که نمودم ازطرف وزارت داخله و حکام آذربایجان و گیلان و مازندران به‌این جانب فوق‌العاده کمك شده ودرهرنقطه که اقامت می‌نمودم اهالی محل با کمال مهربانی از من پذیرائی نموده و مطالعات مرا طرف توجه قرار می‌دادند. این جانب از محبت و پذیرائی آنها کمال تشکر را دارم. مطالعات خودرا در این ماه‌اخیر قطع‌کرده و برای مدتی خاتمه به تحقیقات خود میدهم. البته فقط برای مدتی زیرا با وجود دوازده هزار لغتی که جمع‌آوری نموده‌ام و حکایات و تصنیفهائی که بدست آورده‌ام درمقدمهٔ کار قرار گرفته‌ام.

ایران از نظر علم زبان فوق‌العاده جالب توجه است و خیلی مسائل وجود دارد که‌باید حل شود.فقط لازم است که اسامی محل‌های مختلف را متذکر گردم. اگر در این قسمت تحقیقاتی به‌عمل آید وبطور دقیق راجع به‌لهجهٔ اهالی که سابقه طولانی دارند مطالعه شود خیلی از گزارشات تاریخی روشن خواهد شد.

این جانب هرجاکه توانسته‌ام اسامی محلها را ثبت کرده‌ام و برای این است که در ضمن مسافرت دویم خود بتوانم در این خصوص مطالعات زیادی‌تری به‌عمل‌آورم.

دکتر امیل بئر

۲ـ امارلو (عمارلو) درست است. (آینده)